



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

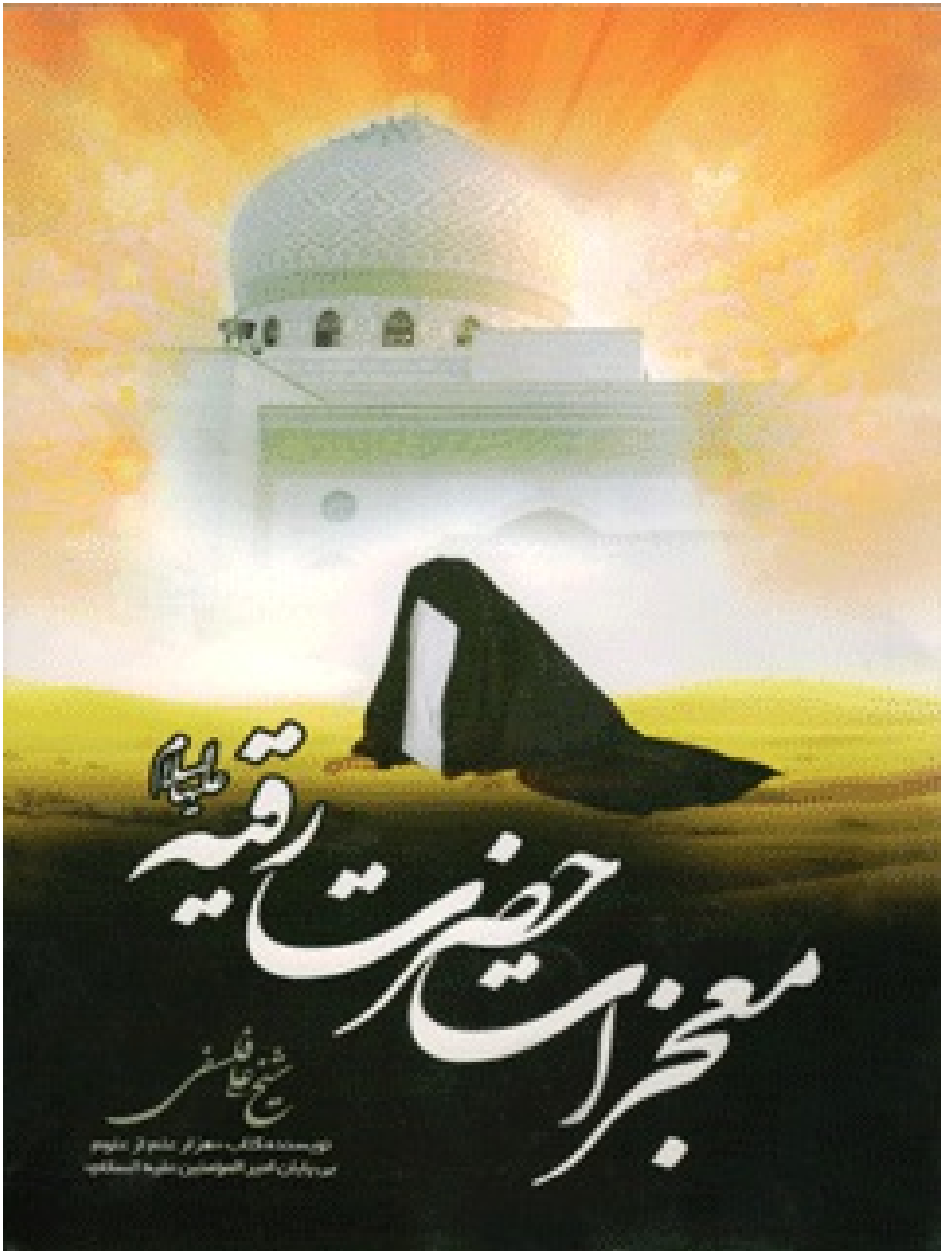
Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



# میزبانان

روزنامه مالک، دفتر آنجا که  
در میان کبریا و کائناتین ظهور استقامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# معجزات حضرت رقيه عليها السلام

نویسنده:

علی فلسفی (لطفی زاده)

ناشر چاپی:

حاج غلامعباس میرشکاری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	حضرت رقیه علیها السلام
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۱	فهرست
۱۵	دیباچه
۱۷	فصل اول: زندگی حضرت رقیه علیها السلام
۱۷	اشاره
۱۸	بیوگرافی حضرت رقیه علیها السلام
۱۹	حکایت ۱
۲۰	بیوگرافی
۲۱	فصل دوم: معجزات حضرت رقیه علیها السلام
۲۱	اشاره
۲۲	حضرت رقیه علیها السلام سجاده ی پدر را می انداخت
۲۳	اشعار سیلی خوردن حضرت رقیه
۲۴	حضرت رقیه را آب دادند
۲۶	آب نخوردن آن نازدانه
۳۰	حضرت رقیه آب نخورد
۳۴	ناگهان کوبیده شده اندر زمین
۳۶	دخترم! من تاب شنیدن ندارم
۳۸	بگفت فاطمه زینب رقیه ات به کجا است؟
۴۱	عمه جان بابایم کجاست؟
۴۲	از زمن کربلا تا شام
۴۴	چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد دخترم

- ۴۶ ..... ای پدر بنگر به حال این غمین
- ۴۹ ..... در خواب پدرم را دیدم
- ۵۰ ..... در آغوش پدر
- ۵۱ ..... طشت طلا
- ۵۳ ..... شب هجر به پایان آمد
- ۵۶ ..... جان شما و جان این امانت
- ۵۷ ..... بر مزارش هرشیی آرید چراغ
- ۵۹ ..... نازدانه از دنیا رفت
- ۶۰ ..... رخ چه ماه منیرش اگر بود نیلی
- ۶۱ ..... پدرم را می خواهم
- ۶۲ ..... می گفت با نسیم
- ۶۳ ..... بابا مرا دوست می داشت
- ۶۵ ..... قبر مرا تعمیر کنید
- ۶۷ ..... دشمنان و تازیانه ها
- ۶۸ ..... چهاردیواری خرابه شام
- ۶۹ ..... نیمه شب رفت رقیه ز جهان
- ۷۱ ..... خورشید سرخ
- ۷۲ ..... اشک بارید ز دیده چون جیحون
- ۷۴ ..... ام کلثوم و رقیه
- ۷۵ ..... به گوش می رسد اندر خرابه گریه هنوز
- ۷۶ ..... شیی در خرابه
- ۷۷ ..... سینه پر از درد
- ۷۸ ..... اربعین و کربلا
- ۷۹ ..... اینک به دربار آمدم
- ۸۰ ..... بزرگ اسیرها
- ۸۱ ..... اشک ریزان

- ۸۲ ..... اشک زنه‌ای مدینه
- ۸۳ ..... کودکی در خاک پنهان
- ۸۴ ..... سه روز روی دست
- ۸۶ ..... آب فرات
- ۸۸ ..... بی جواب وی از دیده اشک باز دیدم
- ۹۱ ..... بابا العطش العطش
- ۹۲ ..... خدمتکار حضرت زهرا علیها السلام
- ۹۳ ..... غریبی و اسیری
- ۹۵ ..... رقیه مرا یتیم کردی
- ۹۸ ..... شیون و ناله اهل بیت علیهم السلام
- ۹۹ ..... دیده گریان دارم
- ۱۰۰ ..... مثل ماه و خورشید
- ۱۰۱ ..... رقیه در آغوش اباعبدالله الحسین علیه السلام
- ۱۰۲ ..... مرد یهودی
- ۱۰۴ ..... فصل سوم: ۳۰ جواب و توجیه در پاسخ به یک سؤال
- ۱۰۴ ..... اشاره
- ۱۰۵ ..... ۳۰ پاسخ به سؤال چرا حضرت رقیه علیها السلام در طول این همه سفر جانگداز دوام آورد ولی در خرابه با دیدن سر پدر از دنیا رفت؟
- ۱۲۵ ..... فصل چهارم: ۳۰ مدح و مرثیه
- ۱۲۵ ..... از شاعران نامدار و مداحان عالی قدر در شأن حضرت رقیه علیها السلام
- ۱۲۶ ..... (۱) کردی ای جان پدر از چه فراموش مرا
- ۱۲۷ ..... (۲) صدای دل خراشی برده هوش از سر نمیدانم
- ۱۲۸ ..... (۳) رقیه چون ز خواب ناز سر برداشت کرد افغان
- ۱۲۹ ..... (۴) کودکی نامش رقیه آن شه ابرار داشت
- ۱۳۰ ..... (۵) عاشقان قبر، من این شام عبرت خانه است
- ۱۳۱ ..... (۶) ای محبان مدفنم گر کنج ویران خانه است
- ۱۳۲ ..... (۷) گنجی به شام گوشه ویران نهفته است

- ۱۳۲ ..... (۸) شنیدم دختری از شاه مظلوم
- ۱۳۳ ..... (۹) حسین بن علی در شام ویران دختری دارد
- ۱۳۴ ..... (۱۰) جغد دلم خرابه شام آرزو کند
- ۱۳۵ ..... (۱۱) چو در خرابه شام آل احمد مختار
- ۱۳۸ ..... (۱۲) گفت زینب با رقیه ای پریشان غم مخور
- ۱۳۹ ..... (۱۳) بر روی تو آیات مگر نقش نبسته
- ۱۴۱ ..... (۱۴) عمه امشب کنج این ویرانه غوغا میکنم
- ۱۴۲ ..... (۱۵) من در سه سال رنج چهل ساله دیده ام
- ۱۴۳ ..... (۱۶) به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست
- ۱۴۴ ..... (۱۷) بابا ز غم دوری تو سوخته ام من
- ۱۴۵ ..... (۱۸) گردید فلک واله و حیران رقیه
- ۱۴۶ ..... (۱۹) ای شه عالم امکان پدر من تو کجایی
- ۱۴۷ ..... (۲۰) ای گل رقیه نوگل گلزار بوده ای
- ۱۴۹ ..... (۲۱) یکی نو غنچه ای از باغ زهرا
- ۱۵۲ ..... (۲۲) نگر در نوا مرغ خاموش را
- ۱۵۴ ..... (۲۳) بود از مظهر حق دخترکی در اسرا
- ۱۵۶ ..... (۲۴) کودکی کو پدرش در سفر است
- ۱۵۸ ..... (۲۵) ز دوری رخت ای سر دلم به جان آمد
- ۱۵۹ ..... (۲۶) وارد به خرابه چه سر خسرو دین شد
- ۱۶۱ ..... (۲۷) عمه بیا یوسف زهرا رسید
- ۱۶۲ ..... (۲۸) کودک در به در شاه شهید
- ۱۶۴ ..... (۲۹) باب گرام ای شه کون و مکان
- ۱۶۵ ..... (۳۰) بود در شهر شام از حسین دختری
- ۱۷۷ ..... درباره مرکز



## حضرت رقيه عليها السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه: فلسفی، علی، 1307-

عنوان و نام پدیدآور: معجزات حضرت رقيه عليها السلام / مولف علی فلسفی.

مشخصات نشر: قم: خورشید هدايت، 1392.

مشخصات ظاهري: 160ص.

شابک: 35000 ريال : 3-51-5316-600-978

وضعيت فهرست نویسی: فپیا

موضوع: رقيه (س) بنت حسين (ع)، - 61 ق؟. -- كرامت ها

رده بندی كنگره: BP52/2 / 7 ف 85 1392

رده بندی ديویی: 297/979

شماره كتابشناسی ملی: 3129807

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

معجزات حضرت رقيه عليها السلام

مؤلف علی فلسفی.

هرگونه کپی و برداشت از متن کتاب منوط به اجازه کتبی صاحب امتیاز میباشد در غیر این صورت خلاف قانون بوده و پیگرد قانونی دارد و شرعا جایز نمیشود.

ص: 2

# السلام علیکم یا قمر بنی‌الحسین

## فهرست

صفحه	عنوان
۷	مقدمه

## فصل اول

### زندگی حضرت رقیه علیها السلام

۱۰	بیوگرافی حضرت رقیه <small>علیها السلام</small>
۱۱	حکایت ۱
۱۲	بیوگرافی

## فصل دوم

### معجزات حضرت رقیه علیها السلام

۱۴	حضرت رقیه <small>علیها السلام</small> سجاده پدر را می انداخت
۱۵	اشعار سیلی خوردن حضرت رقیه
۱۶	حضرت رقیه را آب دادند
۱۸	آب نخوردن آن ناز دانه
۲۱	دختر امام حسین دامنش آتش گرفت
۲۲	حضرت رقیه آب نخورد
۲۴	نیزه حرکت نمی کند
۲۶	ناگهان کوبیده شده اندر زمین
۲۸	دخترم! من تاب شنیدن ندارم
۳۰	بگفت فاطمه زینب رقیه ات به کجا است؟
۳۳	عمه جان بابایم کجاست؟

# السلام علیک یا قمر بنی‌الحسین

- ۳۴ ..... از زمن کربلا تا شام  
 ۳۶ ..... چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد دخترم  
 ۳۸ ..... ای پدر بنگر به حال این غمین  
 ۴۱ ..... در خواب پدرم را دیدم  
 ۴۲ ..... در آغوش پدرم  
 ۴۳ ..... طشت طلا  
 ۴۵ ..... شب هجر به پایان آمد  
 ۴۸ ..... جان شما و جان این امانت  
 ۴۹ ..... بر مزارش هر شبی آرید چراغ  
 ۵۱ ..... نازدانه از دنیا رفت  
 ۵۲ ..... رخ چه ماه منیرش اگر بود نیلی  
 ۵۳ ..... پدرم را می‌خواهم  
 ۵۴ ..... می‌گفت با نسیم  
 ۵۵ ..... بابا مرا دوست می‌داشت  
 ۵۷ ..... قبر مرا تعمیر کنید  
 ۵۹ ..... دشمنان و تازیانه‌ها  
 ۶۰ ..... چهاردیواری خرابه شام  
 ۶۱ ..... نیمه شب رفت رقیه ز جهان  
 ۶۳ ..... خورشید سرخ  
 ۶۴ ..... اشک بارید ز دیده چون جیحون  
 ۶۶ ..... ام کلثوم و رقیه  
 ۶۷ ..... به گوش می‌رسد اندر خرابه گریه هنوز  
 ۶۸ ..... شبی در خرابه  
 ۶۹ ..... سینه پر از درد  
 ۷۰ ..... اربعین و کربلا  
 ۷۱ ..... اینک به دربار آمدم  
 ۷۲ ..... بزرگ اسیرها



# السلام علیک یا رقیه بنت الحسین

- ۷۳ ..... اشک ریزان
- ۷۴ ..... اشک زن‌های مدینه
- ۷۵ ..... کودکی در خاک پنهان
- ۷۶ ..... سه روز روی دست
- ۷۸ ..... آب فرات
- ۸۰ ..... پی جواب وی از دیده اشک باریدم
- ۸۳ ..... بابا العطش العطش
- ۸۴ ..... خدمت‌کار حضرت زهرا علیها السلام
- ۸۵ ..... غریبی و اسیری
- ۸۷ ..... رقیه مرا یتیم کردی
- ۹۰ ..... شیون و ناله اهل بیت علیهم السلام
- ۹۱ ..... دیده‌گریان دارم
- ۹۲ ..... مثل ماه و خورشید
- ۹۳ ..... رقیه در آغوش ابا عبد الله الحسین علیه السلام
- ۹۴ ..... مرد یهودی

## فصل سوم

### ۳۰ جواب و توجیه در پاسخ به یک سؤال

۳۰ پاسخ به سؤال چرا حضرت رقیه علیها السلام در طول این همه سفر جانگداز دوام آورد ولی در خرابه، با دیدن سر پدر از دنیا رفت؟ ... ۹۷

## فصل چهارم

### ۳۰ مدح و مرثیه

از شاعران نامدار و مداحان عالی قدر در شأن حضرت رقیه علیها السلام

- ۱۱۸ ..... (۱) کردی ای جان پدر از چه فراموش مرا
- ۱۱۹ ..... (۲) صدای دل خراشی برده هوش از سر نمی‌دانم
- ۱۲۰ ..... (۳) رقیه چون ز خواب ناز سر برداشت کرد افغان

## السلام علیکم یا رقیه بنت الحسین

- (۴) کودکی نامش رقیه آن شه ابرار داشت. .... ۱۲۱
- (۵) عاشقان قبر من، این شام عبرت خانه است. .... ۱۲۲
- (۶) ای محبان مدفنم گر کنج ویران خانه است. .... ۱۲۳
- (۷) گنجی به شام گوشه ویران نهفته است. .... ۱۲۴
- (۸) شنیدم دختری از شاه مظلوم. .... ۱۲۴
- (۹) حسین بن علی در شام ویران دختری دارد. .... ۱۲۵
- (۱۰) جغد دلم خرابه شام آرزو کند. .... ۱۲۶
- (۱۱) چو در خرابه شام آل احمد مختار. .... ۱۲۷
- (۱۲) گفت زینب با رقیه ای پریشان غم مخور. .... ۱۳۰
- (۱۳) بر روی تو آیات مگر نقش نبسته. .... ۱۳۱
- (۱۴) عمه امشب کنج این ویرانه غوغا می‌کنم. .... ۱۳۳
- (۱۵) من در سه سال رنج چهل ساله دیده‌ام. .... ۱۳۴
- (۱۶) به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست. .... ۱۳۵
- (۱۷) بابا ز غم دوری تو سوخته‌ام من. .... ۱۳۶
- (۱۸) گردید فلک واله و حیران رقیه. .... ۱۳۷
- (۱۹) ای شه عالم امکان پدر من تو کجایی. .... ۱۳۸
- (۲۰) ای گل رقیه نوگل گلزار بوده‌ای. .... ۱۳۹
- (۲۱) یکی نو غنچه‌ای از باغ زهرا. .... ۱۴۱
- (۲۲) نگر در نوا مرغ خاموش را. .... ۱۴۴
- (۲۳) بود از مظهر حق دخترکی در اسرا. .... ۱۴۶
- (۲۴) کودکی کو پدرش در سفر است. .... ۱۴۸
- (۲۵) ز دوری رخت ای سر دلم به جان آمد. .... ۱۵۰
- (۲۶) وارد به خرابه چه سر خسرو دین شد. .... ۱۵۱
- (۲۷) عمه بیا یوسف زهرا رسید. .... ۱۵۳
- (۲۸) کودک در به در شاه شهید. .... ۱۵۴
- (۲۹) باب گرام ای شه کون و مکان. .... ۱۵۶
- (۳۰) بود در شهر شام از حسین دختری. .... ۱۵۷

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين.

و بعد چنین گوید تراب اقدام طلاب روحانی و خاک پای علمای ربانی شیخ علی فلسفی که این جزوه بسیار مختصری است از حالات حضرت رقیه خاتون علیها السلام و دارای یک دیباچه می باشد.

اما دیباچه آن راجع به بیوگرافی حضرت رقیه خاتون علیها السلام بنا به مشهور اقوال مورخین و اما فصل اول محتوی بررسی منقبت و معجزه و سرگذشت های آن نازدانه می باشد.

### دیباچه

و اما فصل اول محتوی بررسی منقبت و معجزه و سرگذشت های آن نازدانه می باشد. و فصل دوم راجع به اینکه حضرت رقیه خاتون در صورتی که صحیحه و سالمه بود از کربلا تا شام با آن همه آزار و تازیانه و زجر و علاوه مبتلا هم بود به فراق پدر و از دنیا رفت و چه سبب شد که چون سر پدر را که دید در آن خرابه از دنیا رفت در صورتیکه بوصول و بارزوی خود رسیده

بود و چه گفت و چه شنید .

و در این فصل هم سی از محسنات و لطائف ذکر می شود .

فصل سوم سی مرثیه از مرثیه که بزرگان سروده اند و از صد ها مرثیه انتخاب شده و خداوند متعال قبول فرماید از ما خدماتی که برای نشر معارف دینی و ترویج دین اسلام میشود و ذخیره آخرت قرار دهد.

روز ولادت حضرت رقیه بنت الحسین علیه السلام به طوری که حقیر علی فلسفی تحقیق کرده ام نزد جمعی از بزرگان حدود بیست نفر و آنان هم بررسی و تحقیقاتی انجام دادند و چنین استفاده شد که حضرت رقیه علیها السلام در بیست و دوم ماه شعبان سال 57 هجری ولادت یافته و هر سال خود آنان در شب بیست و دوم ماه شعبان جشن با شکوهی در طهران و خراسان می گیرند.

در شب بیست و دوم از ماه شریف شعبان\*\*\*نور بخشید چو جدش به تمام کونین(1)

ص: 8

---

1- ریاحین الشریعه.





## بیوگرافی حضرت رقیه علیها السلام :

اسم او علی المشهور حضرت رقیه است چون در حدود بیست کتاب نگارنده مشاهده کرده که اسم او را رقیه نوشته اند و بعضی فرموده اند این نازدانه مثل پدر بزرگوارش اسامی مختلف داشته

اسم پدر نازنینش امام حسین علیه السلام است اسم مادر گرامیش بنقلی ام اسحق که زوجه امام حسن علیه السلام و آنحضرت وصیت به برادرش کرد ای حسین جان این ام اسحق را برای خود تزویج کن و فضائل زیادی برای آن مخدیره شمرد .

سن مبارکش اکثر کتب مثل منتخب و تذکرة الموحدين و غیره سه ساله نوشته اند .

روز وفاتش را روز پنجم ماه صفر گفته اند زیرا در کتاب وقایع الشهور و الايام آية الله بیرجندی مینویسد که صفل کوچکی از اهل بیت علیهم السلام در شام از دنیا رفت و اهل بیت بسیار محزون و گریان شدند .

و در کتاب ریاض القدس مینویسد که روز پنجم ماه صفر بقولی حضرت رقیه خاتون علیه السلام از دنیا رفته و آن طفل کوچک که مرحوم آية الله بیرجندی در کتاب وقایع فرموده است بدون اسم احتمال قوی میدهد همان رقیه بوده باشد و قبر مقدسش در خرابه شام که الآن زیارتگاه خاص و عام است و ملجأ و پناهگاه عالمیان

می باشد.

و حجة الاسلام حاج بیدک واعظ تبریزی در کتاب وسیلة المعصومین در پنجم ماه صفر دانسته است .

## حکایت 1

حقیر شیخ علی فلسفی گوید در ایام وفات حضرت ابوطالب در بیست و ششم رجب چند روز مجلس باشکوهی هر سال جمعی از بزرگان اصفهان در تکیه ای در خیابان امام رضاع در خراسان به پا میکنند این ناچیز علی فلسفی خداوند شاهد است که یک مداحی از کاشان بسیار ارزنده ای که دعوت کرده بودند فرمود من در حرم حضرت رقیه با جمعی از تجارهای مهم طهران نشسته بودیم و حدود یک میلیارد اسکناس در مقابل گذاشته بودند و به یک نفر یهودی که یک زمین دو هزار متری چهار دیواری وصل به حرم حضرت رقیه علیها السلام بود میگفت این یک میلیارد تومان را که حدود بیست سال از ما از تو خواهش مینماییم که این دو هزار متر مربع را بده که جزو حرم مطهر حضرت رقیه نماییم و تو امتناع مینمایی. یک دفعه دیدیم یک دختر کوچکی آمد و پدر یهودی را فوراً خواست و آن مرد یهودی به شتاب رفت و پس از حدود دو ساعت با اشک آمد و کلید زمین دو هزار متری را داد و گفت مجاناً دیوارها را خراب کنید و الان جزو حرم حضرت رقیه نمایید. پرسیدم سالهای فراوانی با دلارهای زیاد حاضر نبودى و حال الان چه شد گفت من یک دختر دم بخت دارم و ناگهان بدنش دچار

ص: 11

سکته و سالیان فراوان بیمارستانهای نامی جهان بر دم هیچ علاج نشد و شبانه روز مانده مرده نفس دار خوابیده و الان دختر کوچکم آمد و گفت خواهرم شفا یافته رفتم دیدم دخترم حمام رفته و لباس بسیار گرانبها و بدن خود را با جواهر مزین نموده و گفت بابا در خواب دیدم یک دختر بچه سه ساله نورانی دست به بدن من کشید و کاملاً شفا یافتم فرمود به پدرت بگو کلید دو هزار متر زمین را بدهد.

## بیوگرافی

بود مشهور در بین بزرگان\*\*\* که بودی دختری از شاه خوبان

رقیه نام آن افکار بودی \*\*\* بیابش همدم و غمخوار بودی

پدر بودش حسین آن میر آفاق \*\*\* بدی مام نکویش ام اسحق

شدی سنش سه سال آن گوهر پاک \*\*\* که اندر شهر شام او رفت در خاک

بروز پنجم ماه مظفر \*\*\* برفت از این جهان با دیده تر

بود قبرش دلا مرآت مردم \*\*\* بر آرد هر زمان حاجات مردم

بگفتا از سفا شمشادی زار \*\*\* برای فلسفی این بیت اشعار



## حضرت رقیه علیها السلام سجاده ی پدر را می انداخت

فصل اول که حاوی سی قضیه از قضایای حضرت رقیه است بیان میشود

1- در کتاب سرور المؤمنین می نویسد که حضرت رقیه خاتون علیه السلام سجاده ی امام حسین علیه السلام را هر روز می انداخت و آنحضرت نماز میخواند و ظهر عاشورا هم بعبادت هر روز سجاده ی پدر را انداخت و منتظر نشست که بابایش بیاید و نماز ظهر و عصر را بخواند ناگاه شمر داخل خیمه شد آن نازدانه گفت ای مرد هل رأیت ابی آیا پدرم را دیدی شمر دید که نازدانه کنار سجاده ی پدر نشسته به غلام خود گفت که ای غلام زجر کن این طفل را غلام اقدام نکرد یکمرتبه خود شمر چنان سیلی به صورت این بی بی زد که عرش خداوند متعال را به تزلزل در آورد. (1)

ص: 14

---

1- سرور المؤمنین

## اشعار سیلی خوردن حضرت رقیه

مینویسد راوی مطلب چنین\*\*\* در کتاب خود سرور المؤمنین

اچون ورق در اول دفتر زدم\*\*\* مطلبی دیدم بدل آذر زدم

مینویسد راوی این مدعی\*\*\* در زمین کربلای پر بلا

هر زمان می خواست آن شاه حجاز\*\*\* رو کند در قبله از بهر نماز

در میان اهل بیت و کودکان\*\*\* بد سه ساله دختری شیرین زبان

نام او بودی رقیه دوستان\*\*\* ماتمش آتش زند بر انس و جان

پهن میکرد بر پدر سجاده را\*\*\* تا نماید شه نماز خود ادا

تا زوال ظهر عاشورا رسید\*\*\* پهن کرد سجاده را آن نا امید

منتظر بنشست او بهر پدر\*\*\* دید نامد بایش آن خونین جگر

ص: 15

## حضرت رقیه را آب دادند

ناگهان دید آن حنین بی نوا\*\*\*شمر وارد شد میان خیمه ها

گفت با آن مرتد شوم دنی\*\*\*باب زارم را تو آیا دیده ای

شمر آندم با غلامش امر کرد\*\*\*زجر کن او را ابا زان امر کرد

او نکرد شرم از خدا و از رسول\*\*\*زد یکی سیلی بروی آن ملول

شد تزلزل عرش حق زین ماجرا\*\*\*گشت شمشادی از این غم در نوا(1)

ص: 16



و در کتاب تحفة الذاکرین مینویسد که ملخص آن است که لشکر موقعیکه ریختند برای غارت کردن اطفال امام حسین علیه السلام که بیست و سه نفر بودند ریختند بیرون خیمه و ناله های آن اطفال بلند شد یکی از رؤسای لشکر آمد نزد ابن سعد بطوری اظهار نمود با حال هراسان که امیر از این بیست و سه نفر طفل که من می بینم هیچکدام از آنها بشام نخواهند رسید زیرا این بیست و سه طفل چنان(1)

ص: 17

شدت تشنگی بآنها اثر کرده است که در معرض مردن میباشند عمر سعد دستور داد این اهل بیت را آب بدهند لشکر مشغول بآب دادن شدند و قتیکه نوبت آب بحضرت رقیه رسید حضرت رقیه ظرف آب را گرفت و لشکر نگاه کردند دیدند با ناله و گریه طرف قتلگاه دوان دوان رفت پرسید یکی از لشکریان کجا میروی گفت بابایم حسین با لب تشنه بوده است میخواهم او را آب بدهم یکنفر صدا زد ای دختر امام حسین بدان بابایت را با لب تشنه شهید کردند و خودت آب بخور رقیه هم اشکش جاری شد و گفت منم آب نمی آشامم .

یک روایت یادام آمد دوستان\*\*\* در کتاب تحفه گردیده عیان  
که پس از قتل شهید کربلا\*\*\*بهر غارت ریختند در خیمه گاه  
بیست و سه اطفال آن شاه مبین\*\*\* از عطش بودند زار و دل غمین  
مرغ روح جملگی پژمرده بود\*\*\*از شرار تشنگی آزرده بود  
یکنفر از آن سران قوم دون\*\*\*رفت نزد ابن سعد بد زبون  
گفت اگر خواهی بری در شهر شام\*\*\*اهلیت شاه را ای بد لثام  
یکنفر از کودکان آن شهید\*\*\*می نخواهی برد در نزد یزید  
در نظر بیست و سه تن بر من شدند\*\*\*جمله اندر معرض مردن شدند  
پس بداد آن بی حیا دستور آب\*\*\* کودکان گشتند آندم کامیاب

آن زمان آنفرقه شوم دغا\*\*\*آب آوردند بسوی خیمه ها

آب دادند بر یتیمان حسین\*\*\*هم باطفال پریشان حسین

ابر رقیه چون که دادند ظرف آب\*\*\*اشک می بارید چون در خوشاب

آب را بگرفت و آندم شد روان\*\*\*بر تماشایش بدند آن کوفیان

که چه خواهد کرد آن طفل آنچنان\*\*\*دیدند اندر قتلگه او شد روان

گفتنش با او روی اندر کجا\*\*\*گفت می خواهم روم در قتلگاه

آرا از بهر بابا می برم\*\*\*زین جهت من سوی بابا می روم

چون بابایم حسین لب تشنه بود\*\*\*من ندانم آب خورد یا تشنه بود

گفتمش بابا کبارت شد شهید\*\*\*با لب عطشان آن شاه وحید

پس نخورد آب و بر وی خاک ریخت\*\*\*تشنه ماند و قلب شمشادی گسیخت(1)

ص: 20

3- در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی می نویسد که صالح ابن عبد الله می گوید موقعیکه خیمه ها را آتش زدند اهل بیت علیه السلام رو به فرار نهادند دختری کوچک به نظر آمد که گوشه ی جامه اش آتش گرفته بود سر آسیمه می گریست و باطراف می دوید و اشک می ریخت مرا بحالت او رخم آمد به نزد او تاختم که آتش جامه اش را فرو نشانم همینکه صدای سم اسب مرا شنید زیادتر مضطرب شد گفتم ای دختر قصد آزارات ندارم به ناچار ایستادم با ترس از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم یکمرتبه فرمود ای مرد لب هایم از عطش کیبود شده یک جرعه آب به من بده از شنیدن این کلام رقت تمام به من دست داده ظرفی پر از آب باو دادم آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو براه نهاد پرسیدم عزم کجا داری فرمود خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است گفتم مترس زمان منع آب گذشت شما بنوشید گفت ای مرد سؤالی دارم بابایم حسین علیه السلام تشنه بود آیا او را آبش دادند یانه گفتم ای دختر نه والله تا دم آخر میفرمود *إِسْتَقُونِي شَرِبَتْهُ مِنَ الْمَاءِ* میفرمود یک شربت آب بمن بدهید کسی او را آبش نداد بلکه جوابش هم ندادن وقتیکه از من شنید آب را نیاشامید آن دختر را بعضی از بزرگان میگویند اسم او رقیه خاتون بوده .

در زمین کربلا از جور بن سعد لعین\*\*\* شد شهید شمر دون شاهنشاه دنیا و دین

بعد قتلش امر کرد آن مرتد شوم دغا\*\*\* تا ززند آتش ز کین و ظلم اندر خیمه ها

لشگر بی داد آن دم آتشی افروختند\*\*\* تا تمام خیمه های شاه دین را سوختند

کودکان بی پناه با زنان داغدار\*\*\* از شرار شعله آتش نمودنی فرار

گفت: عبدالله صالح من بدم در آن مکان\*\*\* ناگهان دیدم یکی طفلی که بد در آن میان

جامه اش آتش گرفته می کند آه و فغان\*\*\* من دلم سوخت از شرار آه آن شیرین زبان

تاختم سویش فرس خاموش آن آتش کنم\*\*\* او گمان می کرد می خواهم من آزارش کنم

گفتم ای دختر مترس از اینکه آزارت کنم\*\*\* خواهم از این آتش پیراهن آزادت کنم  
چون بدید او مهربانی از من آن نسرین عذار\*\*\*گفت از سوز عطش اندر رلم باشد شرار  
گفتمش آزارد گشته آب بهر کودکان\*\*\*دادمش آب و گرفت از من در آندم شد روان  
گفتمش کن نوش آب و گفت با آه و فغان\*\*\*خواهر کوچکتری باشد مرا آن خسته جان  
میبرم آب از برای آن حزین دل غمین\*\*\*چون لبانش تشنه تر باشد زمن آن نازنین  
گفتمش آب از برای کودکان آزاد شد\*\*\*تو بنوش آب و تما کودکان ارشاد شد  
گفت آن کودک سؤالی دارم ت گوئی جواب\*\*\*گفتم آری گو سؤالت را بمن بی التهاب  
گفت بابایم حسین بی معین لب تشنه بود\*\*\*گو او را دادن ابش یا لبانش تشنه بود  
گفت او را با لب عطشان سر از پیکر جدا\*\*\*شمر دون بنمود و شمشادی بز دشور و نوا

4- در کتاب ناسخ التواریخ ص 531 و در کتاب معالی البسیط ص 81 مینویسند که در بین راه که بشام اهلینت علیهم السلام را میبردند یک طفلی که بعضی او را رقیه فرموده اند مشغول گریه و ناله شد چون یاد عزت و مقام زمان پرد را به یاد آورد و آنقدر اشک ریخت که روحش میخواست پرواز کند یکنفر از موکلین لشکر یزید گفت اُسْكُتِي يَا جَارِيَةَ فَقَدْ اَذَيْتِنِي بِبَكَانِكِ سَاكِتِ شَوَايَ كُنِيْزِ چُون بگریه ات من ناراحت می شوم آن نازدانه بیشتر اشک ریخت باز آن موکل گفت اسکتی یا بنت الخارجی آن نازدانه رو کرد بسر امام حسین و گفت یا اَبْتَاهُ قَتَلُوْكَ ظُلْمًا وَّ عُدْوَانًا وَّ سَمُوْكَ بِالْخَارِجِيِّ هَمِيْنِكِهْ اَنْ طِفْلٍ اَيْنَ كَلِمَاتٍ رَا بَا سِرَّ بَابَايْشِ گفْتِ اَنْ مَوْكَلٍ غَضَبَ كَرْدَ وَّ حَضْرَتِ رَقِيَهْ رَا اَزْ شَتْرَ گِرْفَتِ وَاَزْ بَالَا بَرُورِيْ زَمِيْنِ اِنْدَاخْتِ.



آن نازدانه مشغول شد بدویدن در آن تاریکی شب تا آنکه پاهایش مجروح شد و خسته گردید و در بین رفتن قافله یکدفعه دیدند اقتلع الرُمح الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ رَأْسُ الْحَسَنِ مِنْ يَدِ حَامِلِهِ وَ انْشَقَّتِ الارضُ يكدفعه دیدند آن نیزه ای که سر امام حسین علیه السلام بر او بود بزمین نصب شد و جمعیت زیاد هر چه کوشش کردند نتوانستند بکنند رئیس لشکر آمد از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سبب پرسید حضرت فرمود یکی از اطفال گم شده تا آن بچه پیدا نشود این سر و نیزه حرکت نمی کند.

حضرت زینب خاتون علیها السلام خودش را از شتر انداخت و با ناله به دنبال طفل می گشت . در بین راه یک سیاهی دید نزدیک تر شد که خاتم مجلله ای دید که سر آن طفل را در دامان خود گذاشته است . پرسید: «شما کیستید؟» فرمودند : «انا امك فاطمه الزهراء اظننت این اغفل عن ایتام ولدی.» «من مادر تو فاطمه زهرا هستم تو گمان می کنی من از یتیم های حسینم غافلم؟»

ص: 25

## ناگهان کوبیده شده اندر زمین

بسکه مینالید از هجران باب \*\*\* اشک میبارید چون در خوشاب  
زجر بن قیس لعین بد شعار \*\*\* بد موکل ز آن حزین دل فکار  
زجر گفتا ای کنیز اسکتی \*\*\* اسکتی اسکت بنت الخارجی  
آه و واویلا چه بشنید این کلام \*\*\* ناله اش افزون شد آن و الامقام  
زجر بیدین آن لعین اشقیاء \*\*\* من نمیگویم چه کرد آن بی حیا  
این قدر گویم که آن طفل حزین \*\*\* از شتر افتاد بر روی زمین  
میدویدی پای عربان روی خار \*\*\* ناله از دل میکشیدی زار زار  
هر زمان میگفت با صد شور و شین \*\*\* رس بفریاد عزیزت یا حسین  
نیزه ی رأس شهنشاه مبین \*\*\* ناگهان کوبیده شد اندر زمین

اسبها و مرکبان از راه ماند\*\*\*بر خلائق اسکتی هر جای ماند  
چون بدیدند آن لعنیان اینچنین\*\*\* جمله رفتند نزد زین العابدین  
نیزه ی رأس شهنشاه مبین\*\*\* بهر چه کوبیده شد اندر زمین  
شاه گفتا کودکی زار و حزین\*\*\* از شتر افتاده بر روی زمین  
تا نیاریدش میان قافله\*\*\*از زمین هرگز نمیاید یله  
آه از آدم زینت بی خانمان\*\*\* روی بر صحرا نمود آن ناتوان  
زین طرف بر آن طرف پویان شدی\*\*\* از برای کودکش نالان بدی  
پای عریان میدویدی روی خار\*\*\* یکسیاهی دید آنرا از قفا  
گفت زینب کیستی بی واهمه\*\*\*گفت هستم مادر تو فاطمه(1)

ص: 27

5- در کتاب مبکي العيون مینویسد که در شب یازدهم عاشورا بی بی عالم زینت خاتون سلام الله علیها تمام اطفال را در یک خیمه نیم سوخته جمع کرده بود یکمرتبه مختصری خوابش برد در عالم رؤیا دید مادرش حضرت زهراء سلام الله علیها آمده صدا زد مادر جان از حال ما خبر داری حضرت زهرا علیها السلام فرمود دختر جان من تاب شنیدن ندارم عرض کردم پس بکه شکایت کنم فرمود نور دیده خودم بودم که سر فرزندم را از بدن جدا کردند فرزند جان برخیز و رقیه نازدانه را پیدا کن.

حضرت زینب خاتون یا ام کلثوم میفرمود برادرم امام حسین علیه السلام وصیت نموده بود در محافظت رقیه اش و میگفتند آن حضرت دو خواهر باهم شاید آن موقعیکه آتش زدند نازدانه در آتش سوخته و یا زمانیکه خیمه ها را غارت میکردند رقیه

پا مال سم اسبان شده لذا بی بی عالم زینب خاتون با ام کلثوم در بیابان اشک میریختند و میگشتند تا نزدیک قتلگاه رسیدند دیدند رقیه خود را بر وی نعش پدر انداخته و دستهای خود را بسینه پدر چسبانده و درد و دل میکند حضرت زینب خاتون دست آن طفل را گرفت و خواست بلند کند حاضر نشد زینب خاتون طفل را گرفت و نوازش کرد و فرمود خواهر جان ام کلثوم برو خیمه سکینه که هم زبانش میباشد بیاور حضرت ام کلثوم بخیمه آمد و سکینه را آورد و باهم آمدند و در بین راه سکینه برقیه گفت خواهر جان پدرم را از کجا فهمیدی که این نعش او میباشد رقیه خاتون گفت من پدر پدر میگفتم یکمرتبه شنیدم صدایی را که رقیه جان بیا اینجا من در گودال قتلگاه هستم .

شاعر عالی قدری فرموده:

ص: 29

## بگفت فاطمه زینب رقیه ات به کجا است؟

به پاس اهل حرم آندو خواهر افکار\*\*\*یکی بطرف یمین و یکی بطرف یسار  
گذشت ساعتی آنزاده رسول امم\*\*\* از تاب خستگی خوابش ربود در آندم  
بدید مادر خود فاطمه بشور و نوا\*\*\*بیآیدت در اینشب بدشت کرب و بلا  
چه دید مادر خود را ز دل کشید نوا\*\*\* بگفت گشت حسینت شهید قوم دغا  
بگفت فاطمه زینب رقیه ات بکجاست\*\*\* چرا ز بین یتیمان دلفکار جدا است  
از جای جست بشد سوی کودکان زینب\*\*\* بدید نیست رقیه در این سیاهی شب

چنین خیال نمود آن حزینه ی افکار\*\*\*شده است طعمه آتش رقیه با دل زار  
و یا که موقع غارت بزیر سم فرس\*\*\*شده است پیکر او پایمال سم فرس  
شدند زینب و کلثوم هر طرف پویان\*\*\*در آنزمین خطرناک با دل سوزان  
که ناگه باد وزیدن گرفت و هوش آمد\*\*\*صدای ناله ای از قتلگه به گوش آمد  
بیامدند و بدیدند رقیه بی تاب\*\*\*افکنده خویش در آنجا بروی سینه باب  
دو دست خویش فکنده بسینه بابا\*\*\*ز آه و ناله نموده است محشری بر پا  
هر آنچه کردند او را از روی نعش چدر\*\*\*جدا نمایند او را بحالت مضطر  
نشد میسر و او ناله اش فزونتر شد\*\*\*فغان برون ز دل زینب مکرر شد  
بگفت خواهر زارم برو بخیمه بگو\*\*\*سکینه آید شای که او برد از خو

سکینه آمد او را بسی نوازش کرد\*\*\*فغان و ناله او در زمانه کاهش کرد

سکینه گفت برقیه که ای مرا خواهر\*\*\*بقتلگه ز چه رو یافتی تو جسم پدر

شهی که نه سر نه دست نه لباس به تن\*\*\*شناختی تو پدر را چگونه گوی بمن

رقیه گفت که از خیمه گه شدم بیرون\*\*\*برای دیدن بابا بدیده پر خون

بناگهان ز همین قتلگه صدا آمد\*\*\*بیا رقیه که بابت تو را فدا آمد

بیا رقیه که چرخ فلک یتیمت کرد\*\*\*ز کشتن پدرت چرخ دل دو نیمت کرد

ص: 32



6- حجت الاسلام گنجوی «مرقات الايقان» صفحه 51 می نویسد: ظهر عاشورا امام حسین علیه السلام رقیه پدر را ندید من یوم استشهاد الحسین بقیت ما تراه أبدا رقیه بارها از «عمه جان! بابایم کجاست» حضرت هم میفرمود: «در سفر است».

بعضی از بزرگان میگویند که در وقت وداع امام حسین حضرت رقیه خاتون خواب بود لذا پدر را ندید و امام حسین علیه السلام هم دلش میخواست رقیه را ببیند و با او هم وداع کند از این جهت حضرت رقیه در خرابه با سر مقدس میگفت:

چرا از تو خبر دارم نکردند\*\*\* ز خواب حزن بیدارم نکردند

یک نظر بنمود شه آندم میان کودکان\*\*\* دید نبود کودکی اندر میان کودکان

گفت با زینب رقیه نبود ای آرام جان\*\*\* زینش گفتا بخواب است ای مرا روح و روان

گر که میخواهی کنم بیدار او را من ز خواب\*\*\* شاه دین گفتا که او را هان به خواب خوش گذار

که پس از من می رود او راز کف صبر و قرار\*\*\* چون شدم من کشته او گردد اسیر و خوار زار

خواهرا جان تو و این کودک نسرين عذار\*\*\* این بگفت و رفت در میدان شه عالیجناب

شاه رفت و کشته گشت و رأس او شد بر سنان\*\*\* ناگهان بیدار شد از خواب آن شیرین زبان

گفت عمه کو کجا رفته است بابا مهربان \*\*\*گفت زینب با رقیه کی مرا آرام جان  
در سفر رفته است بابت ای زغم گشته کباب \*\*\* چونکه بشنید او ز عمه بابا او رفته سفر  
زد بسر دست غم و گفتا که ای جان پدر \*\*\* رفتی و کردی ما را از داغ خود خونین جگر  
بعد تو جانا چه سازم از جفای شوم دهر \*\*\* میکنم صبر و تحمل بعد تو ای مستطاب  
از زمین کربلا تا کوفه و شام خراب \*\*\*دائما میسوخت اندر آتش هجران باب  
تا که اندر کنج ویران یک شبی رفتی بخواب \*\*\* دید باب خویش را آن خسرو مالک رقاب  
گفت بابا خواب بودم من تو رفتی در سفر \*\*\* خواب بودم جان بابا باز گشتی از سفر  
حال از هجر تو بابا میکنم عزم سفر \*\*\* می سپارم جان در این ویرانه بی بام و در (1)

ص: 35

7- در کتاب بحر الغرائب ج2 قریب به این مضامین مینویسد: حارث شامی که یکی از لشکریان یزید بود می گوید: یزید دستور داد سه روز اهل بیت علیهم السلام را نزدیک دروازه ی شام نگاه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود شب اول من خواب آلود پشت در بودم. دختری کوچک بلند شد و نگاهی به اطراف انداخت دید لشکر از فرط خستگی خوابیده اند و کسی بیدار نیست. از ترسش نشست و باز بلند شد و چند قدم به طرف سر امام حسین علیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دروازه شام بود آویزان بود آمد دوباره از ترس برگشت. چند مرتبه این کار را تکرار کرد. آخر الأمر آن دختر زیر درخت ایستاد و سر بابایش نگاه کرد و کلماتی میفرمود و اشک ریخت. در همین حین سر مقدس امام حسین علیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیه گفت السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا أَبْتَاهُ وَاصْبِرْ بَعْدَ فِرَاقِکَ وَاصْبِرْ بَعْدَ شَهَادَتِکَ سر مقدس

فرمود: « دخترم! مصیبت تو و زجر و تازیانه و روی خار دویدن تمام شد. اسیریت به پایان رسیده چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد بر آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جزا و مزدش شفاعت در بردارد.»

من خانه ام نزدیک خرابه شام بود منتظر بودم تا ببینم امام حسین علیه السلام که به رقیه فرموده بود نزد ما خواهی آمد کی رقیه می رود. و آیا سخن تحقق خواهد یافت؟ تا یک شب صدای ناله و فریاد از میان خرابه شنیدم. پرسیدم: «چه خبر است؟» گفتند: «حضرت رقیه از دنیا رفت.»

ص: 37

## ای پدر بنگر به حال این غمین

حارث شامی بگفتا این چنین \*\*\* بودمی با لشکر شامی ز کین

تا شدیم نزدیک ما در شهر شام \*\*\* امر آمد از یزید بد لئام

که توقف اندر آن مأوی کنید \*\*\* خویشان آماده بر فردا کنید

از برای آنکه اندر شهر شام \*\*\* آینه بندان کنند قوم ظلام

شب به پیش آمد همه از خستگی \*\*\* رفتند اندر خواب راحت جملگی

گفت حارث بودم اندر بهر خواب \*\*\* دیدمی یک دختری با اضطراب

جست از جا آنحزین دلفکار \*\*\* کرد نظر اندر یمین و یسار

باز اندر جای خود کردی مکان \*\*\* آن حزین خسته آزرده جان

چون بدید آن مستمند ماه رو \*\*\* کس نشد آگاه از اسرار او

بار دوم جست از جا آن حزین\*\*\*چند قدم آمد جلو آن دل غمین  
باز برگشت و بجای خود نشست\*\*\*من از اینمطلب دلم دهم شکست  
گفتم ای با فکر خود بنمای زیست\*\*\*تا ببینی مقصد آن طفل چیست  
مطمئن چون نشد از آن قوم شرار\*\*\*نیست کس چون بیدار زار دل فکار  
زد قدم آهسته آن برگشته بخت\*\*\*تا رسید آن طفل بر پای درخت  
دستها بالا و سر بالا نمود\*\*\*اشک باریدی ز چشمان همچو رود  
با درخت کرد او تکلم این چنین\*\*\*کی پدر بنگر بحال این غمین  
ناگهان شاخ درخت آمد فرو\*\*\*رأس شه شد با یتیمش رویه رو  
هر دو با هم گفتگوها داشتند\*\*\*راز پنهان آشکارا داشتند

من شنیدم گفت رأس شاه دین\*\*\* غم مخور ای دختر زار حزین  
تازیا نه خوردن و سیلی برو\*\*\* نیست دیگر بهر تو ای ماهرو  
چند شب دیگر تو ای جانان من\*\*\* میشوی اندر جنان مهمان  
بعد چندی ما شدیم وارد بشام\*\*\* آل طه را خرابه شد مقام  
از قضا بودی مرا منزل بشام\*\*\* جنب آن ویرانه بی سقف و بام  
نیمه شب دیدم فغان و شور و شین\*\*\* بر سما شد از غزالان حسین  
رفتم و دیدم همان طفل حزین\*\*\* با سر پاک پدر گشته قرین  
لب بلب بنهاد و جان خود بداد\*\*\* داد از این چرخ کبود بد نهاد  
بس کن ای شمشادی زار حزین\*\*\* اجر تو بادا بختم المرسلین(1)

ص: 40



8- آقای هاشمی و او یکی از بزرگان فاضل در کتابش می نویسد: یزید در خواب بود ناگاه سر امام حسین علیه السلام از میان طشت بلند شد و به خرابه رو کرد. یزید از خواب بیدار شد دید سر مقدس امام حسین علیه السلام از میان طشت به اندازه یک نیزه بلند شده و به خرابه رو کرد است.

غلامش را فرستاد که ببیند چه خبر است غلام رفت و برگشت . خبر داد نازدانه رقیه خاتون از خواب بیدار شده است و می گوید: « در خواب پدرم را دیدم و حالا کجاست؟» و اشک می ریزد. سپس یزید دستور داد سر پدرش را برای آن یتیمه ببرند .

کودکی از اسراء از شه لب تشنه جگر\*\*\*دید در خواب که جا کرده در آغوش پدر

شکوه از کعب و نی و سیلی اعدا میکرد\*\*\*راز با باب در آن عالم بالا میکرد

لیک از شوق پدر صبحه زد از خواب پرید\*\*\*خود بویرانه بدید و اثر از بابا ندید

پر کشید از دل پر درد فغان ابتا\*\*\*گشت یک نیزه بلند رأس شه از طشت طلا

کرد رو سوی خرابه بدو صد سوز و جگر\*\*\*گفت لبیک ایا زینت آغوش پدر

آتش درد یتیمی تو مزن بر دل من\*\*\*حق ستاند مگر این داد تو از قاتل من

9 - در کتاب «ریاض القدس»، جلد 2، صفحه 323 می نویسد: دختر سه ساله امام حسین علیه السلام، در خواب سر پدرش را دید که در میان طشت طلای جلوی یزید است و یزید با چوب خیزران خود بر لب و دندان پدرش می زند و آن حضرت استغاثه به درگاه خدا می کند این دختر از دیدن سر پدر و خوردن چوب به فزع و جزع در آمد و با وحشت از خواب بیدار شد و فریاد زد: «وا ابتاه واغربتا!» آن صغیره با اشک میگفت: «یتونی بوالدی و قره عینی» بابایم کجاست؟ لانی رایت رأسه بین یدی یزید و هو ینکته ای عمه الان در خواب دیدم که سر بریده پدرم در حضور یزید است و او چوب خیزران بر لبان آن بزرگوار میزند و آن سر به خدا می نالید.

اهل بیت علیهما السلام هر چه کردند رقیه علیها السلام ساکت نشد و ناله و گریه اش زیاتر میشد حضرت امام زین العابدین علیه السلام خواهر را

در آغوش گرفت و به سینه چسباند و تسلی داد و فرمود: «نور دیده صبر کن و از گریه دل ما را مسوزان باز آرام نگرفت و با

اشک میگفت: «بابا جان حسین!»

تغافل از من خونین جگر مکن بابا\*\*\* مرا به چشم یتیمی نظر مکن بابا

غریب و زار به مردم درد بی پدری\*\*\* گرسنه جان بسپر دم فغان ز درد بی پدری

دوباره گر بشوم رو به رو به حضرت باب\*\*\* از او نه خواهش نان میکنم نه خواهش آب

ص: 44

در روایت رسیده امام زین العابدین علیه السلام حضرت رقیه را روی دامان خود گذاشت و رقیه خاتون علیها السلام آن قدر اشک ریخت که حتی غشی علیها و انقطع نفسها بیهوش شد و نفس وی قطع گردید. آن حضرت و اهل بیت طوری ناله کردند و بـه صورت زدند و صیحه کشیدند که صدای ناله ها به گوش یزید رسید.

طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: «سریزید بر روی زانوی من بود و من برای او نقل حکایت میگفتم و سر امام حسین علیه السلام هم در میان طشت طلا بود در همین که شیون و ناله از خرابه بلند شد سرپوش از طشت کنار رفت و سر امام حسین علیه السلام تا نزدیک بام قصر بالا رفت و فرمود: «اختی اسکتی ابنتی» «خواهرم زینب دخترم را ساکت کن سپس رو به یزید کرد و فرمود: یزید! من با تو چه کرده بودم که مرا کشتی و عیالم را اسیر کردی؟ یزید از این ندای حضرت و از آن ناله ها و صداها سر برداشت و پرسید: «طاهر چه خبر است؟» گفتم: «نمی دانم در خرابه چه پیش آمده که سر امام حسین علیه السلام به تو و به خواهرش

زینب علیها السلام این کلمات را میگوید.

در آن حال یزید فوراً غلامش را به خرابه فرستاد. غلام برگشت و گفت: «دختر صغیره ای از خواب بیدار شده و پدرش امام حسین علیه السلام را میخواهد یزید گفت: «ارفعوا رأس ابیها الیها.» «سر پدرش را برای او ببرید تا آرام گیرد.»

سر مطهر را در میان طشت طلا نهادند و با تشریفات به خرابه آوردند و دسته جمعی میگفتند ای گروه اسیران سر حسین آمد. فاتو الیها الطشت یلمع نوره کالشمس بل هو فوقها فی البهجة.

مژده زینب که شب هجر به پایان آمد\*\*\* به خرابه سر سالار شهیدان آمد

چشم بگشا دمی ای عابد بیمار ز هم\*\*\* که تو را بهر عیادت شه خوبان آمد

حضرت رقیه فوراً سر مقدس را از طشت برداشت فانکبت علیه و تقبلته و تبکی و تضرب علی رأسها و وجهها حتی امتلاء فمها بالدم رقیه خود را بر روی سر مطهر انداخت و صورت پدر را بوسید، بر سر و سینه زد و آن قدر با دست به دهانش زد که دهان پر از خون شد و فریاد می زد: یا ابتاه! یا ابتاه! و نوحه گری می کرد و اشک می ریخت تا آن که نفسش به شماره افتاد و گریه

راه گلویش را گرفت و مثل مرغ سرکنده گاهی سر مقدس را در طرف راست قرار داده و گاهی در طرف چپ می گذاشت و می بوید و ریش پر خون پدر را میگرفت و زار زار می گریست. و کلمات مسحت الدم من شیبه احمر الشیب کما کان اولاً یعنی هر چه خون را پاک میکرد دوباره محاسن رنگین می شد و میگفت یا ابه من جز رأسک یا ابی من ارتقی فوق صدرک قابضاً لحیتک. «زنها هم اطرافش ناله میکردند آنها وضعت فمها علی فمه الشریف و بکت طویلا آن صغیره زمان طولانی لب بر لب پس پدر نهاد و از سخن گفتن ایستاد ناگهان سر امام فریاد برآورد: «فنادها الرأس بنته الی الی هملی فانا لك بالانتظار.» «نور دیده! بیا بیا به سوی من که در انتظار تو هستم» چون این صدا را شنید؛ فغشی علیها غشوة لم تق بعدها بیهوش شد و طوری بیهوش شد که از نفس افتاد و دیگر به هوش نیامد. فحرکوها فاذا فارقت روحها الدنيا و هر چه او را تکان دادند رقیه از دنیا رفته بود.

شیون و ناله اهل بیت رسالت چنان بلند شد که تمام همسایگان به خرابه آمدند و همه مشغول عزاداری و سوگواری شدند. (1)

ص: 47

10 - در کتاب «ریاض القدس»، جلد 2، صفحه 237 مینویسد حضرت زینب خاتون علیها السلام زمانی که با محمل های سیاه پوش از شهر شام به طرف مدینه مراجعت می کرد اهل شام با لباس های عزا و با خجالت اهل بیت علیهم السلام را مشایعت می کردند. بی بی عالم زینب خاتون علیها السلام سر از محمل بیرون آورد و کلمات بسیار جان سوزی فرمود.

ای اهل شام سفارش من این است که ما را اگر خارجی خواندید رفتیم و اگر در خرابه جای دادید رفتیم...

از زنان شامی یک امانتی از ما در این خرابه مانده است. جان شما و جان این امانت گاه گاهی سر قبرش بیاید و آب بر مزارش پاشید و چراغی روشن کنید.



## بر مزارش هر شبی آرید چراغ

با زنان شام در وقت رحیل \*\*\*گفت زینب آن اسیر انرا کفیل

میرویم و مانده در ویران شام \*\*\*یک سه ساله دختری نادیده کام

آن دو رخ از شمر سیلی خورده را \*\*\*تشنه جان داده گرسنه مرده را

از شما دارم تمنا ای زنان \*\*\*از برای خاتم پیغمبران

بر فروزید از شرار درد و داغ \*\*\*بر مزارش هر شبی آرید چراغ

رفتیم و ماندنزد شما یادگار ما \*\*\*جان شما و دخترک گل‌عذار ما

رفتیم و مانند خاطره ای سخت جانگداز\*\*\* این شهر پر بلا به دل داغدار ما

ما با رقیه آمده و اکنون که میرویم\*\*\*دیگر رقیه ای نبود در کنار ما

دیدید آنکه عاقبت این ماجرا تمام\*\*\*بر ذلت شما شد و بر افتخار ما

ما در بر یزید ز پا در نیامدیم\*\*\*اما یزید خسته شد از اقتدار ما(1)

ص: 50

---

1- در ریاض القدس جلد 2 صفحه 237 .

11 - در «ریاض القدس»، جلد 2 صفحه 324 می نویسد: موقعی که نازدانه از دنیا رفت یزید دستور داد چراغ و وسایل غسل دادن ببرند و رقیه را غسل دهند و در همان کهنه پیراهن او را کفن کنند.

زن غساله از حضرت زینب علیها السلام پرسید: این دختر چه مرضی داشته است؟ حضرت به او فرمود:

ص: 51

## رخ چه ماه منیرش اگر بود نیلی

بیا تو ای زن غساله از طریق وفا\*\*\* باین صغیره بده غسل از برای خدا

مگو که از چه رخ او چو کهر با باشد\*\*\* ز داغ تشنگی دشت کربلا باشد

مگو که زخم پایش برون بود از حد\*\*\* به روی خار مگیلان دویده او بی حد

رخ چه ماه منیرش اگر بود نیلی\*\*\* براه شام بسی خورده از جفا سیلی

جراحی که خود این طفل را بشانه بود\*\*\* ز ضرب کعب نی و چوب و تازیانه بود(1)

ص: 52

12 - در کتاب «معالی السبطين»، صفحه 101 و «اسرار الشهادة»، صفحه 466 می نویسند حضرت رقيه عليها السلام سه ساله بود که در خرابه از خواب بیدار شد و گفت: «ایتونی بوالدی» و از بس ناله کرد یزید از خواب بیدار شد و دستور داد سر مقدس را به خرابه شام ببرند. مأمورین سر را در طبقی گذاشتند و سر پوشی روی طبق انداختند و نزد رقيه آورند، رقيه گفت: «من طعام نمی خواهم پدرم را می خواهم.» وقتی روپوش را برداشت دید سر مقدس بابا است فوراً به سینه چسبانید و کلمات زیادی با سر مقدس گفت ولی در ابتدا حضرت زینب عليها السلام کلماتی فرمودند و زنان شامی را به خود متوجه نمودند.

زینب چه در خرابه ویران نزول کرد\*\*\*میگفت با نسیم سحر گه زبانحال  
کای باد اگر بسوی شهیدان گذر کنی\*\*\*بر گوی با حسین شهیدم که کیف حال  
بر کو خرابه منزل اهل و عیال شد\*\*\*یا مونسى تعال الی اهل و العیال(1)

ص: 54

## بابا مرا دوست می داشت

13 - در چند کتاب، مقتل ارباب حدیث متذکرند که حضرت رقیه علیها السلام سرابایش را به سینه چسباند و در چند کتاب معتبره می نگارند که حضرت رقیه فرمود:

1- یا اَبْتَاهُ، مَنْ الَّذِي خَصَبَكَ بِدِمَائِكَ

2- یا اَبْتَاهُ، مَنْ الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَيْكَ

3- یا اَبْتَاهُ مِنْ الَّذِي اَيْتَمَنِي عَلَيَّ صِغَرٍ سَنِي

4- یا اَبْتَاهُ مِنْ اللَّيْتِمَةِ حَتَّى تَكْبُرَ

5- یا اَبْتَاهُ مِنْ لِّلْسَاءِ الْحَاسِرَاتِ

6- یا اَبْتَاهُ، مَنْ لِّلصَّايِعَاتِ الْغَرِيْبَاتِ

7- یا اَبْتَاهُ، مَنْ لِّلْاْرَامِلِ الْمَسِيْنَاتِ

8- یا اَبْتَاهُ، مَنْ لِّلْعِيُوْنِ الْبَاكِياتِ

9- یا اَبْتَاهُ، مَنْ لِّلشُّعُوْرِ الْمُنشُوْرَاتِ

10- یا اَبْتَاهُ مِنْ بَعْدِكَ وَ اَخِيْتَاهُ بَعْدَكَ

ص: 55

11- يَا أَبَتَاهُ لَيْتَنِي لَكَ الْفِدَاءُ

12- يَا أَبَتَاهُ لَيْتَنِي قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عُمِيًّا

13- يَا أَبَتَاهُ لَيْتَنِي تَوَسَّدْتُ التُّرَابَ وَ لَا أَرَى شَيْبَكَ مَخْضَبًا بِالْدَّمَاءِ.

14 - بنا به روایتی صدا زد بابا مرا به اندازه ای دوست می داشتی که شبها نزد شما بودم یا ابه! اذا اظلم الليل فمن يحمي حمای. باباجان! حالا که شب میشود چه کسی طفل سه ساله ات را نوازش میکند؟ رقیه لبهای امام حسین علیه السلام گذاشت و از دنیا رفت و زنان شامی دیدند که منتها مجروحه من كثرة الضرب پشت شانه آن بی بی به واسطه تازیانه ها مجروح بود. (1)

ص: 56

---

1- کتاب مقتل.



14 - در کتاب «منتخب التواریخ»، صفحه 34 می نویسد: سید ابراهیم دمشقی از نسل سید مرتضی علم الهدی عالمی مشهور در شهر شام بود، ایشان چندین بار در خواب دیده بود که حضرت رقیه خاتون می فرماید: «به والی و استاندار دمشق بگو که آب در میان قبر و لحد من افتاده است و من در اذیتم، قبر مرا تعمیر کند.» سید ابراهیم خوابش را برای زمامدار و حاکم تعریف کرد و استاندار هم قبول نمود و دستور داد که تمام علماء و صلحاء از سنی و شیعه که حدود هزار نفر بودند، غسل کرده، لباسهای نظیف بپوشند و جمع شوند. به دست هر یک از آنها که قفل صحن حرم و ضریح حضرت رقیه باز شود؛ همان کس متکفل تعمیر قبر شود.

همه با غسل و لباسهای نظیف به صف ایستادند و یک یک کلید به دست گرفتند تا قفل در ضریح حضرت رقیه علیها السلام را باز

نمایند. قفل ضریح به دست هیچ کدام از علماء، قضات و مردان برجسته باز نشد؛ مگر به دست سید ابراهیم دمشقی که خواب دیده بود. پس آن بزرگوار قبر را شکافت و بدن حضرت رقیه را بیرون آورد و ورد و سه روز روی دستش بود تا قبر را کاملاً تعمیر کردند. آن سید عالم جلیل القدر، پیوسته اشک می ریخت و فقط موقع نماز، جنازه را روی سجاده می گذاشت و نماز می خواند در مدت این سه روز از کرامت این بی بی، آن عالم نه گرسنه نه تشنه و نه خوابش برد و نه محتاج به تجدید وضو گردیده و نه دست هایش خسته شد. پس از سه روز زمانی که می خواست بدن حضرت رقیه علیها السلام را در قبر بگذارد سر به آسمان بلند نمود و عرضه داشت: «خداوند! در این سن پیری پیری به من عنایت فرما» و خداوند پیری به او مرحمت فرمود و او را سید جواد نام نهاد.

حاکم و استاندار شهر، شام تولیت و زمام این بقعه و مکان های دیگری را به او تفویض نمود. (1)

ص: 58

---

1- منتخب التواریخ، ص 34.

15 - در کتاب «معالی السبطين» صفحه 101 نوشته است: و كان متنها مجروحة من كثرة الضرب . «متن» در کتاب لغت به معنی «پشت بدن» است از بس که دشمنان تازیانه به حضرت رقيه عليها السلام زده بودند پشت بدن حضرت مجروح و زخمناک شده بود. (1)

ص: 59

16 - محدث قمی در کتاب نفس المهموم می نویسد: حضرت امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: یزید در شهر شام ما را در خرابه حزن آوری جای داده بود و عده ای از مأموران یزید گفتند: «یزید دستور داده؛ فردا شب که مردم در خواب باشند، چهار دیوار خرابه شام را روی اهل بیت امام حسین علیه السلام خراب کنیم و هر کدام اگر زنده ماندند او را بکشیم آن مأمورین به زبان طائی تکلم می کردند و هیچ کس از آن اهل بیت جز من زبان طائی را دانا نبود لذا بسیار محزون شدم و زمانی که حضرت رقیه علیها السلام از دنیا رفت در آن شب صدای ضجه و ناله ها بلند شد و مردم را متوجه خرابه شام نمود. لذا یزید از خراب کردن چهار دیواری خرابه منصرف شد.

آقای شمشادی (شاعر) چنین سروده است

ص: 60

این روایت که چنین موسوم است\*\*\*بکتاب نفس المهموم است

شده از راوی این طرفه مقال\*\*\*عابدین آنشه بی مثل و مثال

گفت در شام بجای خانه\*\*\*جای دادند بما ویرانه

یکشب ایستاده بدم زار و فکار\*\*\*دیدمی چند غلامی بسیار

گرد ویرانه سخن می گفتند\*\*\*زین سخت قلب مرا آشفتمند

این شنیدم بزبان طائی\*\*\*امر بنموده یزید زانی

که خراب این درو دیوار کنیم\*\*\* ظلم بر عترت اطهار کنیم  
تا بمیرند همه در زیر آوار\*\*\* وایی از ظلم یزید قهار کنیم  
گر بمانند بروز دیگر\*\*\* سر ببرند همه آن قوم شرر  
نیمه شب رفت رقیه ز جهان\*\*\* از غمش گشت بلند آه و فغان  
صبح چون گشت یزید بیدین\*\*\* منصرف گشت همان بد آئین(1)

ص: 62

---

1- نفس المهموم

17 - در «معالی السبطين»، صفحه 98 می نویسد وقتی حضرت رقيه عليها السلام خاتون را با اهل بيت عليهم السلام ب\_ه خراب\_ه شام آوردند و آن حضرت در خرابه از دنيا رفت، مردم شام مشاهده کردند که سر دیوارهای خرابه مانند تابیدن خورشید سرخ می شود؛ به طوری که به هم می گفتند از سر دیوارهای خرابه خون تازه جاری شده است.

## اشک بارید ز دیده چون جیحون

باز یک مطلبی کنم افشا\*\*\*من ز شام و ز دخت شاه هدا  
در کتاب معالی السبطين\*\*\*مینویسد چنین بشیون و شین  
در خرابه چه گشت منزلشان\*\*\*شد برون دود آه از دلشان  
مردم شام بر تماشا شان\*\*\*روی آور شدند آن دوانان  
بین که از کینه و ستم کاری\*\*\*به تماشای گل رود خاری  
الغرض دیدند آن گروه عتید\*\*\*چونکه خور از سماء می تایید

ص: 64



خون سرخی تازه از دیوار\*\*\* میشود جاری ای دل خونبار

بالخصوص آن زمان که درف زجهان\*\*\* دختر شاه دین بسوی جنان

باز جوشید خون تازه مدام\*\*\* سر دیوار آن خرابه شام

گشته شمشادی غمین محزون\*\*\* اشک بار دزدیده چون جیحون(1)

ص: 65

---

1- معانی السبطين ص 98

18 - در کتبی نقل شده که حضرت رقیه علیها السلام خاتون از دنیا رفت. ام کلثوم علیها السلام چند خشت از خرابه جمع کرد و پهلوی هم گذاشت و جنازه حضرت رقیه را روی آن خشته‌ها خوابانید و اهل بید دورش جمع شدند و اشک می ریختند و ام کلثوم از همه بیشتر ناله می کرد حضرت زینب علیها السلام علتش را پرسید. حضرت ام کلثوم علیها السلام ، گفت: «خواهرم زینب! دیشب همین رقیه آهسته به من گفت عمه گرسنه ام و از من نان می خواست و من نتوانستم به او نان و غذایی بدهم و از او پذیرایی کنم و حالا جنازه او را می بینم.»

شاعر عالیقدر آقای شمس درباره حضرت رقیه علیها السلام سروده است

## به گوش می رسد اندر خرابه گریه هنوز

رقیه ای گل تازه بهار خوش بوییم\*\*\*شدی خموش چرا ای انیس دل جویم  
در این سفر پدر تو تو را بمن بسپرد\*\*\*اجل ترا ز کف من ربود و زود ببرد  
چقدر عمر تو کوتاه بود ای عزیز دلم\*\*\*ز دست من برفتی ز باب تو خجلم  
چه زنجها که کشیدی براه کوفه و شام\*\*\*ز مردمان ستمگر زقوم خون آشام  
به نزد جد گرامت چه رفتی ای عمه\*\*\*بکن ز امت بی رحم نزد او شکوه  
بگو که شد پدرم کشته گروه دغا\*\*\*نکرد رحم کسی بر بزرگ و کوچک ما  
تنش سه روز و سه شب ماند بد بروی زمین\*\*\*بزیر سم اسب ستوران شد از یار و یمین  
اسیر فرقه کفار با دل خونین\*\*\*ز بعد باب گرامی شدیم خرابه نشین  
خموش شمس مکن شرح قصه جانسوز\*\*\*بگوش میرسد اندر خرابه گریه هنوز

19 - بهایی در کتاب «کامل می نویسد: اهل بیت علیهم السلام اطفال، شهادت پردهانشان را مخفی میکردند و یقیناً لهم ان آبائکم قد سافروا از پدرانشان که میپرسیدند، به آنها می گفتند «پدرانتان به سفر رفته اند.» حضرت رقیه خاتون شبی در خرابه مضطرب و پریشان از خواب پرید و گفت: «این ابی الحسین فانی رایته الساعة في المنام مضطربة شديداً؟» «کجاست بابایم حسین؟ الان در خواب با پدرم بودم مرا مورد لطف و مرحمتش قرار داده بود.»(1)

ص: 68

20 - آقای عطایی خراسانی در کتاب «رقیه»، صفحه 16 می نویسد: رقیه صدا زد عمه جان پدرم کجاست؟ آنقدر جست و جو کرد و سخت گریه کرد تا همه اهل بیت علیهم السلام را به گریه در آورد و ناله و ضجه آنان در کاخ یزید طنین انداز شد و باعث گردید که یزید از خواب بیدار شود. یزید خشمناک فریاد زد چه خبر است؟ این همه شیون و فریاد برای چیست؟ چرا نمی گذارید استراحت کنم؟ غلامان دربار علت را جستجو کردند و چنین گزارش دادند که دختر کوچک بهانه پدر را گرفته است. یزید سنگدل پس از تأملی فریاد زد: «ساکت کردن او آسان است سر پدرش را برایش ببرید آرام خواهد گرفت.» ارفعوا رأس ابیها و حطوه بین یدیها تنظر الیه و تتسلی به. آه! آه! غلام سرپوش جواهر نشان بر آن طشت طلا افکند و در آن تاریکی شب سر مقدس را نزد کودک گذاشت آن طفل چون سر بریده پدر را در طشت طلا، دید فریادی زد و بیهوش شد و به زمین افتاد. هنگامی که به هوش آمد سر بریده را میان دستهای کوچک و سینه پر درد قرار داد و ناله آغاز کرد و یا ابتاه! یا ابتاه! گفت تا از دنیا رفت و خرابه یک پارچه از اهل بیت و زنان شامی پر شد. (1)

ص: 69

21- از کتب و مدارکی که حضرت زینب خاتون علیها السلام در روز اربعین به کربلا کنار قبر برادرش ام‌ام‌حسین علیه السلام آمد و کلمات سوزناکی گفت از جمله برادر جان همه اطفالی را که به من سپرده بودی آوردم مگر رقیه ات را که در شه‌ر شام با چشم گریان و دل سوزان و ناله جانگداز به خاک سپردم.

من زشام و کوفه با چشم گهر بار آمدم\*\*\* دیده گریان بر مزار شاه ابرار آمدم  
مدتی از هم جواری تو بودم نا امید\*\*\* حالیا اندر جوارت بهر دیدار آمدم  
رفته بودم تا بنای کفر را ویران کنم\*\*\* فاتحانه در کنارت بادل زار آمدم  
از سفر آورده ام جمع یتیمان تو را\*\*\* جز رقیه آنکه از داغش کمان وار آمدم  
تا بماند یادگاری از تو در شام خراب\*\*\* نوگلت بنهادم و تنها بگل زار آمدم  
من سفیر از تو در شام بلا بگذاشتم\*\*\* از سفارتخانه ات اینک به دربار آمدم

22 - ملبوبی در «وقایع الایام»، جلد 5 صفحه 81 مینویسد زن غساله حضرت رقیه علیها السلام را غسل می داد و در بین غسل دادن دست از کار کشید و گفت: «بزرگ اسیرها کیست؟» حضرت زینب خاتون علیها السلام فرمودند: «منم، چه میخواهی؟» گفت این نازدانه چه مرض داشت زیرا میبینم که بدنش کبود است. حضرت با گریه فرمود: «ای زن غساله این لکه های کبود اثر تازیانه و سر نیزه و جای شلاق دشمنان است.»<sup>(1)</sup>

ص: 72

---

1- وقایع الایام، ج 5، ص 81



23 - حجت الاسلام گنجوی در کتاب «مرقات الایقان»، صفحه 52 می نویسد زن غساله آن نازدانه را برای غسل دادن برهنه کرد ناگهان دو دستی بر سر خود زد و گفت: «مادر این طفل کجاست؟ به من بگویید چرا بدن این طفل چنین سیاه شده است؟» اشک ریزان گفتند «این سیاهی ها جای تازیانه اشرار است.»<sup>(1)</sup>

ص: 73

24 - در «ناسخ التواریخ»، صفحه 507 می نویسد: زنان مدینه در برگشت اهل بیت از شام در خانه زینب خاتون علیها السلام برای تسلیت جمع شدند و حضرت قضایای کوفه و شام و کربلا را بیان می کرد و زنه‌ای مدینه اشک می ریختند. حضرت می فرمود: «بدانید که فوت رقیه در خرابه شام کمرم را شکست و قدم را خمید و مویم را سفید کرد.» زنان مدینه که این جملات را شنیدند چنان شور و شین بر پا کردند که حدّ نداشت.

## کودکی در خاک پنهان

چونکه زینب آمد از شام بلا\*\*\* در مدینه گشت غوغایی بپا

جمله زنه‌های مدینه دل غمین\*\*\* بودند اندر ماتم سلطان دین

گرد زینب را گرفتند آن زنان\*\*\* بر تسلاهی دل آن خسته جان

زینب کبری برای آن زنان\*\*\* شرح حال کربلا کردی بیان

جای دادندی بما ویرانه\*\*\* نه چراغی بود نه کاشانه

در خرابه شور و فغان کرده ام\*\*\* کودکی در خاک پنهان کرده ام

از غم آن مه لقا قدم خمید\*\*\* در عزایش گشته موهایم سفید

زین مصیبت شیشه‌ی صبرم شکست\*\*\* قلب شمشادی از این ماتم بخت (1)

ص: 75

25 - سرابی در کتاب «راهنمای سعادت»، صفحه 96 آیت الله العظمی سیدهادی خراسانی در کتاب «معجزات» صفحه 9 می نویسند من (سید هادی خراسانی) با چندی از خویشان و اقوام روی پشت بام خوابیده بودمی که ناگاه ماری دست یکی از خویشانم را گزید مدتی به مداوا پرداخت بهبودی در حالش پیدا نشد آخر الامر، جـوانـی بـه نـام سـیـد عبدالامیر نزد ما آمد و گفت: مریض مارگزیده کیست؟ مریض را به او نشان دادیم دستی بر محل مارگزیدگی کشید. زخم فوراً و به کلی خوب شد. ما که مدت زیادی بود به مداوا مشغول بودیم از این عمل شگفت زده شدیم و سؤالاتی از او پرسیدیم گفت من نه دعای کردم و نه دوايي داشتم بلکه کرامتی است که از اجدادم به من و دیگر فرزندان و نسل های سید ابراهیم دمشقی رسیده است اگر آب دهان یا انگشت دست بر روی هر سمی اعم از سم نیش زنبور عقرب یا مار و

غیره؛ بگذاریم، فوراً شفا پیدا می کند. علتش این است که جد ما (سید ابراهیم دمشقی موقعی که در شام، آب به قبر شریف حضرت رقیه علیها السلام افتاد جسد حضرت رقیه را سه روز روی دست گرفت تا قبر را تعمیر کردند و از آنجا به بعد این اثر نسل بعد النسل در خود او و اولادش باقی مانده است.»<sup>(1)</sup>

ص: 77

---

1- راهنمای سعادت ص 96 و معجزات، ص 9

26- در کتاب «ثمرات الحیوة»، جلد 2 و چند کتاب معتبر دیگر می نویسند: شبی یزید به ندیم خود طاهر بن عبداللّه دستور داد سر مقدس امام حسین علیه السلام را بیاورد، یزید نگاهی شگفت انگیز به سرانداخت و گفت: «من در جنگ صفین همراه پدرم بودم. پدرم دستور داد آب فرات را بر لشگر علی علیه السلام و مرکب هایشان ببندند آب را بستند و تشنگی بر علی علیه السلام سخت حکم فرما شد و همین صاحب سر با تعداد مختصری از لشگر علی علیه السلام حمله سختی نمود و چنان شجاعت به کار برد که همه لشگریان ما شگفت زده شدند با آن شجاعتی که از او دیده بودم احتمال نمی دادم که در کربلا حسین علیه السلام کشته شود. یزید به طاهر گفت: دیدم سر مقدس امام حسین علیه السلام از میان طشت بلند شد، درهای کاخ یک به یک باز می شدند؛ سر مقدس کنار حضرت رقیه در خرابه نشست و من همراه سر بودم رقیه را تسلی داد و دلجویی بسیار کرد و او را از شک ریختن منع نمود

و امر به صبر نمودن کرد و دوباره بلند شد و درها یکی یکی باز شد و در میان طشت قرار گرفت. در این هنگام آن قدر آهسته اشک ریختم تا این که بیهوش شدم و چون به هوش آمدم یزید بالای سر من شگفت زده ایستاده بود. ماجرا را به او گفتم یزید هم اشک زیادی ریخت.»

ص: 79

## بی جواب وی از دیده اشک باز دیدم

روایتی شده از طاهر بن عبد الله\*\*\* که من انیس بدم با یزید بی پروا  
شی نشسته بدم با یزید شوم دغا\*\*\* سر حسین بدی در میان طشت طلا  
بدید آنکه در آدم یزید بداختر\*\*\* به بحر فکر فرو رفته آن ستم گستر  
بگفتمش که چرا حال تو دگرگون است\*\*\* بگفت حیرتم زین رأس غرقه در خون است  
چگونه گشت شهید این شجاع روز نبرد\*\*\* بچشم خویش بیدم شجاعت این مرد  
بروز صفین بودی نود هزار سوار\*\*\* به بستند آب بروی علی شه ابرار  
سه روز لشکر آتش ز جور پی آبی\*\*\* فتاد رعشه بر اندامشان ز بی تابی  
هر آنکس آمد و بهر سپاه آب برد\*\*\* شکست خورد و نشد از فرات آب برد  
در آن زمانه بدیدم حسین شه ابرار\*\*\* کشید تیغ پیامد بسوی قوم شرار



بزد بقلب عدو خویش را چه شیر ژیان \*\*\* کشید نعره ی الله اکبر از دل و جان  
نود هزار سواریکه بود گرد فرات \*\*\* بخون و خاک کشید آتشنه عرصات  
ز گرد آب برون کرد آن سپاه شیر \*\*\* ز تیغ و بازوی خود آن وصی خیر گیر  
برد آب حسین بههر لشکر پدرش \*\*\* نمود سیر زاب فرات بین هنرش  
بود تفکر من از برای این سرور \*\*\* چگونه گشت شهدی از جفای قوم شرر  
بگفت این و روان شد به بسترش خوابید \*\*\* ز کشتن شه دین او بخویشتن نالید  
غرض نشسته بدم من به پیش بستر او \*\*\* بفکر آنکه چه آرد خدای بر سر او  
بناگهان سر پر نور سبط پیغمبر \*\*\* بلند گشت ز طشت و نمود روی بدر  
بدیدم آنکه بشد باز در ز اعجازش \*\*\* روان شدم ز پیش تا که بنگرم رازش  
ابدرب دوم و سوم رسید تا هفتم \*\*\* تمام باز شد از معجز شه انجم

بدیدم آنکه برفت او بسوی ویرانه \*\*\*رسد تا به بر آن یتیم در دانه

رقیه آنکه بدی از فراق باب غمین \*\*\*ز دیده اشک فشانندی بسان در ثمین

بنور دیده ی خود او بسی تسلی داد\*\*\*که غم مخور تو عزیزم دگر مکن فریاد

دوباره باز سر آمد میان طشت طلا\*\*\*بجای خویش نمودی در آنزمان مأوی

چو این قضیه بدیدم زهوش رفتم من \*\*\*بر وی خاک فتادم خموش گشتم من

ز بعد آنکه بهوش آمدم بروی سرم \*\*\*ستاده بود یزید مینمود او نظرم

گفت چیست تو را کین چنین پریشانی \*\*\*بگفتمش که تو رسم وفا نمیدانی

پی جواب وی از دیده اشک باریدم \*\*\*قضیه ی سر شه گفتمش که من دیدم

حکایت سر شه را شنید چونکه یزید \*\*\*نشست روی زمین وز دیده خون بارید(1)

ص: 82

27 - آقای سید محمد تقی مقدم در کتاب «وقایع عاشورا»، صفحه 455 از چند کتاب می: نویسد سکینه خاتون به خواهر ساله اش ( احتمال قوی نامش رقیه بوده) گفت: «بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم به میدان رود و شهید شود، ام\_ام حسین علیه السلام چون شنید اشک ریخت رقیه صدا زد: «بابا مانعت نمی شوم صبر کن تا تو را ببینم حضرت او را در بغل گرفت و لبهای خشکیده او را بوسید نازدانه صدا زد: «العطش العطش فان الظماء قد احرقني بابا تشنگی جگرم را آتش زده است. حضرت فرمود: «بنشین شاید من آب برایت بیاورم. اجلسی عند الخیمه لعلى آتیک بالماء. حضرت خواست به میدان برود باز دامن پدر را گرفت و گریست یا اب این تمضی عنّا پدر جان! از نزد ما کجا می روی؟ حضرت او را گرفت و آرام نمود آخرالامر با دل سوزناک به میدان رفت. (1)

ص: 83

28 - در جلد ۳ کتاب «ریاحین الشریعه»، صفحه 186 نگاهشته است زنی از اهل شام خدمت حضرت زینب خاتون علیها السلام رسید و گفت اجازه دهید طفل شما را به دست خود آب دهم زیرا رعایت ایتم یوجب قضاء الحوائج و حصول المرام و شاید خداوند حاجت مرا روان کند. حضرت فرمود حاجت چیست؟ گفت من یکی از خدمتکاران حضرت زهرا علیها السلام بودم مدتی است از اهل بیت علیهم السلام خبر ندارم و آرزو دارم که یک مرتبه حضرت زینب خاتون علیها السلام را ببینم و مولای خود حسین را هم زیارت کنم حضرت زینب علیها السلام فرمود: حاجت تو بر آورده شد انا زینب بنت امیرالمؤمنین و هذا رأس الحسین من زینبم و آن سری که در مجلس یزید است سر آقایت امام حسین علیها السلام است. الا چون آن زن این سخن را شنید فریادی زد و بیهوش شد و به زمین افتاد و چون به هوش آمد ناله واحسیناه و اسیداه و اماماه واغربتاه! و اقتیل اولاد الادعیاء از جگر بر کشید که آسمان و زمین را منقلب کرد و بعضی گویند طفلی ک میخواست به او آب دهد رقیه خاتون بوده است. (1)

ص: 84

29 - در جلد 3 «ریاحین الشریعة»، صفحه 187 می نویسد: زنی طبقی از طعام نزد حضرت زینب علیها السلام خاتون آورد. حضرت فرمود: مگر نمیدانی که صدقه بر ما حرام است؟» عرض کرد: ای زن اسیر به خدا قسم که صدقه نیست بلکه نذر است. بر خود واجب کرده ام که به هر غریب و اسیری، خصوصاً به اطفالش طعام دهم. حضرت فرمود: «چرا نذر کردی؟» گفت: «من در ایام کودکی در مدینه رسول خدا(ص) به مرضی دچار شدم اطباء از درمانم عاجز شدند. پدرم مرا نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورد حضرت فرمود: «حسین جان! دست بر سر این دختر بگذار تا شفا پیدا کند.» پس آن حضرت دست بر سر من، گذاشت فوراً شفا یافتم و تا الان هیچ مرضی پیدا نکردم و از آن موقعی که به شام آمده ام نذر کردم هر غریب و یا اسیر یا طفل یتیمی ببینم برای سلامتی آقایم حسین او را اطعام کنم و دیگر آن که شاید یک مرتبه دیگر به زیارت امام

حسین علیه السلام نائل شوم. حضرت زینب علیها السلام فرمود: «همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید. من زینب هستم و این سر امام حسین علیه السلام است که بر سر درب خانه یزید نصب است و این اهل بیت او است و این نازدانه او، به ویژه این رقیه او است که می بینی محزون است پس آن زن ناله و گریه زیادی نمود. (1)

ص: 86

---

1- ریاحین الشریعة، ج 3، ص 187

30 - حجت الاسلام یزدی در «تذکره الشهداء»، صفحه 331 می نویسد: طاهر بن حارث میگوید: «شبی در نزد تخت یزید نشستیم و سرمنور امام حسین علیه السلام در میان طشت طلا پیش روی یزید بود یزید خوابش برد پاسی از شب گذشت که به یک بار صدای شیون و ناله زنان از خرابه بلند شد پس دیدم سر حسین علیه السلام به مقدار چهارارزش از زمین بلند شد و در هوا ایستاد و مانند ابر بهاران گریان بود و روی به درگاه ملک منان نمود عرض کرد: «اللهم هولاء اولادنا و اکبادنا و هولاء اصحابنا» پس لرزه بر من افتاد و شروع به گریه کردم. از شدت فریاد و شیون اهل بیت یزید بیدار شد و سر منور، همچنان در میان هوا ایستاده بود و به یزید فرمود ای یزید من در حق تو چه بدی کرده بودم که با من این همه ستم کردی؟ (یعنی رقیه مرا یتیم کردی؟) خدایا داد مرا از یزید بگیر لرزه بر اندام یزید افتاد و پرسید «صدای ناله و گریه برای چیست؟» گفتند دختر کوچک

حسین، پدر را در خواب دیده هر چند او را تسلی می دهند آرام نمیگیرد و پدرش را میطلبد یزید: گفت: «سر پدرش را به نزدش ببرید چون طفل است مرده را از زنده تشخیص نمی دهد.»

مؤلف گوید: یکی از بزرگان اهل تحقیق می فرمود یزید بسیار خشمناک گردید و با خود گفت حال که مرا چنین ناراحت کردند و از خواب و استراحت انداختند، من هم کاری میکنم که تمام اهل بیت گریان و سوگوار باشند. بلی، یزید میخواست دلهای اهل بیت را بیشتر بسوزاند زیرا چگونه می شود که طفل از دیدن سر بریده پدر تسلی یابد.» پس غلامان سر مقدس را در میان طبقی گذاشتند و حوله ای بر آن سرانداختند و به خرابه آوردند.

حقیر علی فلسفی گوید: «ظاهراً در کتاب آیت الله فاضل دربندی خواندم که یزید از خواب ناز بیدار شد و گفت: حال کاری میکنم که تمام 84 نفر اهل بیت رسالت از شدت گریه و ناله و شیون از دنیا بروند.

آمد ای گروه اسیران سر حسین

سپاه تعزیه سردار عالمین آمد

ص: 88



تمام اهل حریمش کنند استقبال

که میرسد سر مسند نشین عز و جلال

وقتی که طبق را گذاشتند و نظر آن کودک بر آن سربریده افتاد پرسید: «این سرکیست؟» گفتند «این سر پدر توست.» آن طفل سر را برداشت و به سینه چسباند و مشغول گریه و ناله شد

و تا اینکه بیهوش گردید و از دنیا رفت. (1)

ص: 89

---

1- تذكرة الشهداء، ص 331

31 - در «تذکره الشهداء»، صفحه 334 نقل از کتاب «ریاض الاحزان مینویسد نازدانه رقیه از خواب بیدار شد و گفت در خواب دیدم سر بابایم حسین در پیش روی یزید است و یزید هم چوب خیزران بر او میزند و سر مطهر هم به حق تعالی استغاثه مینمود پس صیحه‌های کشید و ناله کرد و ابته و قرّة عیناه سبب ناله و گریه را پرسیدند. فرمود من چنین خوابی دیده ام امام زین العابدین علیه السلام هم خواست او را آرام کند گریه و ناله خواهرش رقیه زیادتر میشد به قدری گریه کرد که بیهوش شد پس شیون و ناله اهل بیت علیهم السلام شیون و ناله اهل بیت هم زیادتر شد. یزید پرسید: چه خبر است؟ گفتند طفلی از حسین علیه السلام پدر را در خواب دیده و پدرش را می طلبد. یزید فرمان داد سر حسین را برای او ببرند. سر را بردند و این نازدانه از دنیا رفت سپس

حضرت زینب علیها السلام با بقیه اهل بیت علیهم السلام برای رقیه عزاداری کردند. حضرت زینب علیها السلام با زبان حال می فرمود:

شاد بودم که گلی در چمن جان دارم \*\*\* بلبل نغمه سرائی به گلستان دارم  
گر فلک روز مرا داشت سیه چون شب تار \*\*\* خود دلم بود که چون تو مه تابان دارم  
دور شمع رخ تو تا به سحر من گشتم \*\*\* هم چو پروانه که من شمع شبستان دارم  
بوسه بر لعل لب می زدم و میگفتم \*\*\* که عجب نوگل بشگفته خندان دارم  
آب گر نیست مرا بهر تو ای غنچه دهان \*\*\* بهر لعل لب دیده گریان دارم (1)

ص: 91

32 - از بعضی کلمات بزرگان استفاده می شود موقعی که سر مقدس امام حسین علیه السلام که مثل ماه و خورشید می درخشید را به خرابه آوردند خرابه روشن شد.

در کتب زیادی نوشته شده است شبهایی که در بیابانها بودند، سر امام حسین علیه السلام بر بالای نیزه مانند ماه روشن بود و به واسطه هر سر که هم چون ماه می درخشید راه ها کاملاً روشن بوده است لذا حضرت رقیه به زبان حال گفت:

ای ماه بی نظیر من ای دل فکار من\*\*\* ای مایه امید دل ناتوان

ای شاهباز اوج سعادت عزیز مصر\*\*\* وی نوگل شکفته زهر روان من

گلچین روزگار ز دستم گرفت و برد\*\*\* آن گل که بود راحت روح روان من

این گوهر یگانه که شد او نثار دوست\*\*\* پرورده شد ز شیره جان در کنار من

33 - حجت الاسلام شیخ محمد حسن کوکوی فرمود: در یک کتاب بسیار صحیح نگاشته بود روز یازدهم محرم، رقیه دختر امام حسین علیه السلام خود را روی بدن پدرش انداخت و صدا زد: «من الذی ایتمنی فی صغر سنی (الخ) امام حسین علیه السلام رقیه را در آغوش گرفت در این هنگام جمعی از لشگریان ابن سعد هر چه کردند، نتوانستند رقیه را از آغوش پدر جدا کنند. به ابن سعد گزارش دادند. او دستور داد آن قدر رقیه را بزنند تا امام حسین علیه السلام دست خود را از بدن رقیه جدا نماید و زمانی که رقیه از بدن امام حسین جدا کردند رقیه علیها السلام رو کرد به شمر اللیلا عالیها و گفت: «اجازه بده امانتی دارم» شمر با تعجب گفت: «آزادی، هر چه می خواهی انجام بده رقیه علیه السلام قنداقه علی اصغر را روی سینه پدرش حسین علیه السلام گذاشت و گفت: «بابا این قنداقه امانت است.»

حرمه با ابی ایوب غنوی که سر کرده دویست بیل زن در کربلا بود زمین پشت خیمه ها را زیر و رو کرد و قنداقه علی اصغر علیه السلام را پیدا نمود. حرمه سر علی اصغر علیه السلام را جدا کرد که بعدها ابن زیاد و یزید به او جایزه بدهند.

34 - اینجانب علی، فلسفی در سال 1375 هجری به حرم مطهر حضرت رقیه مشرف شدم و مشاهده نمودم که تمام حرم معظمه حدود 40 متر بود و بحمدالله و المنة فعلاً افزایش یافته و حدود دو هزار متر گردیده است و داستان آن به این گونه است که لازم میبینم آن را به عنوان حسن ختام این کتاب در اینجا نقل کنم و آن از این قرار است:

یکی از مداحان عالیقدر برای حقیر و دیگران بیان می کرد که حدود سال 1385 خورشیدی با جمع بسیاری از تجار مهم تهران در حرم حضرت رقیه علیها السلام با صاحب این دو هزار متر که فردی یهودی بود جلسه گذاشته بودیم و گفتگوی خرید زمینش را میکردیم به هیچ وجه حاضر به فروش آن دو هزار متر زمین نبود و هر چه اصرار میکردیم راضی نمیشد زمین را به ما بفروشد. ناگهان دختر کوچکی آمد و پدر یهودی خود را صدا زد. آن شخص از جا حرکت کرد و بعد از ساعتی برگشت و گفت «آقایان به خاطر کرامت حضرت رقیه علیها السلام تمام زمین را مجاناً تقدیم میکنم.»

ما علت را جویا شده و گفتیم شما تا ساعتی قبل حتی راضی به فروش آن نبودید حالا چه شد که یک دفعه نظرتان عوض شد؛ نه اینکه زمین را بدهید بلکه پول هم در عوض آن نمی خواهید.

مرد یهودی پاسخ داد من دختر بسیار زیبایی داشتم که از همه جهات کم نظیر بود. حدود پانزده سال به مرض روماتیسم دچار بود به طوری که قدرت حرکت نداشت. الان دختر دیگرم آمد و گفت: خواهرم شفا یافته است رفتم دیدم او حمام رفته و بهترین لباسهای خود را پوشیده است و تعریف کرد: «خوابیده بودم که دختری سه ساله آمد و دست به تمام بدن من کشید و فرمود: «به پدرت بگو زمین را بدهد. مرد یهودی گفت: من هم به دین اسلام مشرف شده و ان شاء الله خدمت های فراوانی خواهم نمود.

ص: 95

«چرا حضرت رقیه علیها السلام با آن همه زجر و تازیانه و ناراحتی که در طول سفر اسارتی، از کربلا تا شام دیده بود، سالم بود ولی وقتی سر مقدس پدر بزرگوارش را در خرابه، دید کلماتی فرمود و بعد لب به لب پدر بزرگوارش گذاشت و پس از مدتی از دنیا رفت؟

بلبلای برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت و نوا نوا خوش ناله های زار داشت گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست؟ گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت



## 30 پاسخ به سؤال چرا حضرت رقیه علیها السلام در طول این همه سفر جانگداز دوام آورد ولی در خرابه با دیدن سر پدر از دنیا رفت؟

1 - یکی از دانشمندان در کتاب حضرت رقیه علیها السلام نوشته بود: امام حسین علیه السلام اسراری به دخترش رقیه فرمود که آن نازدانه را برای همیشه خاموش و ساکت کرد و حضرت به واسطه آن اسرا، او را همراه خودش برد.

آن حسین که اسرار حق آموخت او

لب به لب بنهاد و شد تسلیم هو

2 - آقای آذری شاعر عالیقدر در کتاب دیوانش می فرماید: گفت: «بابا جان مرا همراه خودت ببر بعدها که در این مکان دفن شوم عنایات و توجهات بی حدی نسبت به من و قبرم میشود.» جان بابا گرم این لطف نمایی تو نکوست\*\*\*شوق جانبازیم الحال گرفته رگ و پوست

آن که دادی به راهش جان، دلم مایل او است\*\*\*ساقیا می بده و غم مخور از دشمن و دوست

ص: 97

3- در کتاب «معالی السبطين» و شيخ جعفر شوشتری در خصایص مینویسد عزاداری در جاتی دارد درجه کامل عزاداری نسبت به امام حسین علیه السلام آن است که آنقدر اشک و ناله و سوگواری شود تا از دنیا برود، لذا حضرت رقیه علیها السلام در مقابل سر مقدس بابایش از دنیا رفت در حالی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در آغوش گرفته و لبهایش را بر لب او نهاده بود و به قدری گریه کرد که عزاداری را به حد کمال رسانید و از هستی و زنده بودن ساقط شد.

تابه حدی که برد هستی از او

سر زند صد شورش و مستی از او(1)

4- در کتاب «بحر الغرائب» قضایایی بیان میکند (در فصل اول این کتاب ذکر شده است) که سر مقدس امام دم دروازه شام بر شاخه درخت بود ساخته پایین آمد و به رقیه وعده داد که چند شب دیگر تو میهمان من خواهی بود لذا وقتی که رقیه سر را برداشت گفت «بابا به وعده ات عمل نما و مرا همراه خودت ببر(2)».

5- حجت الاسلام گنجوی در کتاب «مرقات الايقان» مجلس

ص: 98

1- معالی السبطين.

2- بحر الغرائب.

یازدهم صفحه 51 مینویسد: «من یوم استشهد الحسین علیه السلام ما تراه» رقیه از زمان وداع پدر خود را ندیده بود و حضرت زینب علیها السلام در جواب میفرمود بابایت به سفر رفته است لذا وقتی که سر را در خرابه دید آهسته گفت: «بابا موقعی که روز عاشورا به میدان رفتی من در خواب بودم و شما را ندیدم و زمانی که به این خرابه آمدی من شما را در خواب دید حالا دست از شما بر نمیدارم.»

گفتا که عجب سفر نمودی\*\*\*روح از تن من بدر نمودی

من خواب بدم پدر تو رفتی\*\*\*در خواب بدم تو بازگشتی

تا این که به مقدمت بمیرم\*\*\*دست از سرت ای پدر نگیرم

لب بر لب باب خویش بنهاد\*\*\*از دل بکشید آه و فریاد

6 - نکته دیگر این است که چون خداوند متعال میخواست به وسیله حضرت رقیه علیها السلام شهر شام را برای دوستان پدرش پایگاهی قرار دهد که در موقع حاجات مهمات و گرفتاریها به این سنگر و پایگاه بیایند و ملتجی شوند.

ص: 99

آقای هنرور که یکی از شعرای نامی است سروده:

بهر پاس دین در این خلوت سرا منزل گفتم \*\*\* پادگانی از برای خود در این کشور گرفتم

ساختم در این خرابه سوختم از درد هجران \*\*\* صبر کردم تا جهانی را به زیر پر گرفتم

جان بها میخواست بهر رأس بام آن ستمگر \*\*\* جان بدادم تا که در بر آن سر انور گرفتم

ای پدر جانم به لب آمد ز دوری ت و ام \*\*\* لب نهادم بر لب تو زندگی از سر گرفتم

تا شود ثابت به عالم ظلم او مظلومی من \*\*\* زین سبب این گوشه ویرانه را سنگر گرفتم

7 - حضرت رقیه علیها السلام به پدرش گفت در این خرابه میمیرم و شهر شام را سفارت خانه شما میکنم و من سفیر شما میگردم. لذا، حضرت زینب خاتون علیها السلام در روز، اربعین، کنار قبر برادرش حسین علیها السلام آمد و گفت: «من از سفارتخانه شما که در شهر شام است آمده ام برادر جان تمام اطفالی که به من سپردی آورده ام جز رقیه را که در همان جا گذاشتم تا سفیر شما شود.»

ص: 100

من سفیری از شما در شام جا بگذاشتم\*\*\* از سفارت خانه ات اینکه به در بار آمدم

تا بماند نوگلی از تو در این شام خراب\*\*\* نوگلت بنهادم و بی گل به گلزار آمدم

8 - گفت: «بابا! شما در این خرابه آمده ای من هم می خواهم هدیه و ارمغانی به شما بدهم و هیچ ارمغانی بهتر از روح و جان من نیست که نثار مقدمت بنمایم.»

آقای شاعر ارمغان میگوید

بابا مرا که کرده در این کودکی یتیم\*\*\* هرگز رقیه دختر تو این گمان نداشت

رگهای گردنت که بریده است این چنین\*\*\* گویا خبر ز حال من ناتوان نداشت

گفتا فدای رأس تو گردید جان من\*\*\* زیرا که هدیه بهتر از این نیمه جان نداشت

9 - حضرت رقیه علیها السلام آهسته گفت «بابا! تو کربلا را مرکز عشق و علاقه تمام شیعیان قرار دادی که از اطراف به آن مرکز توجه دارند من هم میخواهم شهر شام را محل توجه و عشق و علاقه دوستان شما قرار بدهم و شعبه ای از آن مرکز باشد.»

ص: 101

رقیه سر را برداشت آداب مهمان‌داری و میزبانی را به جا آورد و به زبان حال گفت:

شاه را امشب در این ویرانه مهمان میکنم\*\*\*زینت دوش نبی را زیب دامن میکنم

موی من در خردسالی گر پریشان شد چه غم\*\*\*عالمی را زین پریشانی پر ز سامان میکنم

دید تا ویرانه روشن شد ز روی شاه گفت\*\*\*خویش را پروانه ات ای شمع سوزان میکنم

میزبان گردد خجل گری خبر مهمان رسد\*\*\*عذر خواهی از تو ای فرخنده مهمان میکنم

ماه رویت چون به زیر ابر خون پنهان شده\*\*\*چهره ات را شستشو با آب چشمان میکنم

گرتو کردی کربلا را مرکز عشق و وفا\*\*\*من هم این ویرانه را یک شعبه از آن میکنم

چون گرامی تر ز جانی میهمانان بـ مـ ن\*\*\*جای دارد گـر فدای مقدمت جان میکنم

10 - سر امام حسین علیه السلام به رقیه علیها السلام: گفت: «تو در این خرابه السلام بمان تا کاخ ظلم یزید را کاملاً ویران نمایی و مظلومیت ما بر همه عالمیان واضح تر شود و جنایت یزید و اتباع او مشهورتر گردد.»

کاخ یزید تا نکنی بر سرش خراب\*\*\* از اشک چشم و سینه سوزان قیام نکن

تا کاخ ظلم را نکنی با اشاره ای\*\*\* ویرانه همچو گوشه ویران قیام نکن

11 - وقتی که سر سر امام حسین علیه السلام را آوردند حضرت رقیه علیها السلام سر بلند، کرد چشمش به ماه افتاد؛ صدا زد ای ماه در این خرابه بتاب که شمع امامت آمده و چراغ این خرابه شده است. من پروانه چراغ سر پدرم می‌شوم و آن قدر مثل پروانه به سر و صورت خود می‌زنم تا هلاک شوم

بتا ای مه در این کاشانه امشب\*\*\* بتاب ای مه که من شب زنده دارم

که آید موکب شاهانه امشب\*\*\* به امید رخ جانانه امشب

پی دلداریم ویرانه امشب\*\*\* بتاب ای مه سر آمد سرور آمد

بتاب ای مه که شمع از در درآمد\*\*\* پی دل جوئی پروانه امشب

بتاب ای مه که شد دست اجل باز\*\*\* ز دست زاده مرجانه امشب

12 - موقعی که حضرت رقیه علیها السلام سر مقدس پدر را به آغوش گرفت حضرت علیه السلام راز و رمزی و سرّی را به او گفت. لذا حضرت رقیه علیها السلام از دنیا رفت.

از ازل حق کربلا را مطلع الانوار داشت \*\*\* حق حسین بن علی را کاشف اسرار داشت

سر خود بر دختر زارش ز لب اظهار داشت \*\*\* بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت

و اندر آن برگ و نوا خوش ناله های زار داشت \*\*\* آنکه شد مخصوص ذات ذوالجلالی آن ولی است

آن که فانی فی الله آمد آن حسین بن علی است \*\*\* نیمه شب در وقت وصل رأس باش میگریست

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست \*\*\* گفت ما را جلوه معشوق بر این کار داشت

13 - حضرت رقیه علیها السلام گفت: «بابا شما مهمان من شدید و حالا شما هم مرا مهمان کنید تا این که شما میزبان من باشید.



آن شنیدم میهمان گشتی بر بیگانگان من \*\*\* مگر کمتر از آن بیگانگانم ای پدر

گر گمان داری نیاید میهمان داری ز من \*\*\* امشب از رأفت بیا کن امتحانم ای پدر

یا بیا بنشین برم یا در برت ب\_ نشان مرا \*\*\* میهمانم باش یا شو میزبانم ای پدر

بعد از آن لب بر لب بابش نهاد و جان بداد \*\*\* عالمی را زین قضیه سوخت او و جان ب\_ داد

14 - در کتاب «ریاض القدس»، جلد 2 صفحه 325 می نویسد: حضرت رقیه علیها السلام لب را بر لب پدرش گذاشت. سر امام حسین علیه السلام هم لبهایش مثل دو غنچه باز شد و فرمود: «الی الی هلمی فانا لک بالانتظار» یعنی نور دیده بیا بیا به سوی من که من در انتظار تو میباشم. لذا حضرت رقیه علیها السلام بیهوش شد و از دنیا رفت. (1)

15 - در کتاب «پندهای جاویدان» صفحه 303 می نویسد: حضرت رقیه علیها السلام سر پدر را برداشت و صورتش به صورتش گذاشت و گفت پدر جان تو که از دنیا، رفتی، روز روشن ما شب

ص: 105

تاریک شد و من دیگر طاقت ندارم و درد دل‌هایی نمود و از دنیا رفت.

چو این بشنید خود برداشت سر پوش\*\*\*چو جان بگرفت آن سر را در آغوش

بگفت ای سرور و سالار اسلام\*\*\*ز قتلت مر مرا روز است چون شام

و باز گفت:

پدر بعد از تو محنتها کشیدم\*\*\*بیابانها و صحراها دویدم

ز کعب نیزه و از ضرب سیلی\*\*\*تم چون آسمان گشته است نیلی(1)

16 - در جلد اول «کفایة الواعظین»، صفحه 281 مینویسد: رقیه خاتون علیها السلام چون سر پدرش را دید صورت به صورت بابایش گذاشت و میخواست برای رسیدن به وصالش (دیدار پدر) سجده شکر کند که به وصال خقیقی رسید. لذا دیدند که در حال سجده از دنیا رفته است.

ص: 106

تعالی الله چه دولت دارم امشب\*\*\*که آمد ناگهان دلدارم امشب

چو دیدم روی او من سجده کردم\*\*\*به حمد الله نکوتر دارم امشب

نهال صبرم از وصلش بر آمد\*\*\*ز بخت خویش برخوردارم امشب(1)

17 - آقای شمشادی شاعر عالیقدر مینویسد: حضرت رقیه علیها السلام سر مقدس پدر را گرفت و صورت به صورت پدر گذاشت و آن قدر درد دل کرد که امام حسین علیه السلام دید دخترش رقیه دیگر با این مصائب زنده نمی ماند.

نهاد لب را به لب باب زار\*\*\*اشک فشان گشت چو ابر بهار

چنین بگفتا به سر شاه دین\*\*\*پدر دمی حال زارم را بین

ز تازیانه بنگر بازویم\*\*\*کبود گشته ز جفا پهلویم

ص: 107

صورت‌م از صدمه قوم عنود\*\*\*بین پدر چگونه گشته کبود

صورت خود را از تو پنهان کنم\*\*\*تا که نبینی پدر را چون کنم

ز بس دویدم به روی خارها\*\*\*پای پیاده به شب تارها

پای من از آبله پر خون نگر\*\*\*سیلی و این عارض گلگون نگر

18 - بعضی از نکته‌داناها با معرفت گویند: امام حسین علیه السلام فرمود: «رقیه جان حالا که درد دلها کردی و طاقت تمام شده به سوی من بیا تا خودم از تو دلجویی کنم.»

آقای فصیح الزمان شیرازی گوید:

در گوشه خرابه بابا دلم سر آمد\*\*\*اندر دل شراره چون باغ بسلم نه

امشب به عشق رویت من تا سحر خوابم\*\*\*اقبال وصل رویت بر جان مقبلم نه

ای چاره ساز عالم ای دستگیر خلقان\*\*\*برقی ز نار عشقت بر روی حاصلم نه

ص: 108

حضرت در جواب به زبان حال فرمود:

پدر گفتا فدایت جان بابت\*\*\*تو امشب میشوی مهمان بابت

19 - بعضی میگویند حضرت رقیه علیها السلام گفت: «پدر جان! همیشه شما نزد یتیمان میرفتی و آنها را در آغوش محبت میگرفتی حالا که من هم یتیم شدم مرا یتیم نوازی نما و همراه خود به بهشت ببر چرا که در این خرابه ملاحظت و پذیرایی ممکن نیست.»

منزل مبارک ای شه خوبان خوش آمدی\*\*\*گلزار گشته کلبه احزانم ای پدر

رفتی و شد چراغ دلم از غمت خموش\*\*\*اکنون شدی تو شمع شبستانم ای پدر

رأسم همیشه بود به دامان لطف تو\*\*\*بار دگر بگیر به دامانم ای پدر

بودت هزار مهر به اطفال بی پدر\*\*\*من هم یکی از جمله یتیمانم ای پدر

20 - حضرت رقیه علیها السلام خاتون به اهل بیت علیهم السلام گفت: «تا به حال من بی سر و سامان بودم اما حالا که پدرم آمد سر و سامان گرفتم چون من را هم به همراه خودش می برد.»

ص: 109

ندارم من دگر اندوه در دل\*\*\*پدر گردیده چون مهمانم امشب

شدم گری سر و سامان ز هجرت\*\*\*پدر دادی سر و سامانم امشب

به غیر از جان چه دارم تا سازم\*\*\*نثار مقدمت جانانه امشب

21 - حضرت رقیه یا عرض: کرد بابا جان! به دو علت من باید بمیرم یکی صدقه دادن اهل کوفه به من و دیگر اینکه چون در راه شام یک نظر به سر شما افکندم من را از شتر به پایین انداخته و تازیانه زدند.

راست به نیزه دیدم و افتادم از شتر\*\*\*صد تازیانه خوردنم از یک نگاه بود

اطفال شام نان تصدق به من دهند\*\*\*گویا گمان کنند که مسکینم ای پدر

امشب تو آمدی ببرم تا به وقت مرگ\*\*\*باشی ز مهر بر سر بالینم ای پدر

22 - حضرت رقیه اله به زبان حال عرض کرد: «بابا جان از سفر برگشتی و شما را به مجلس یزید آوردند و ما را در خرابه جای دادند امشب هم به دیدن ما آمدی بابا جان! خیلی خوش آمدی.»

ای پدر جان ز سفر آمده ای \*\*\*چه عجب یاد اسیران کردی

جان فدایت که به سر آمده ای \*\*\*خیر مقدم ز سفر آمده ای

زره دور مگر آمده ای \*\*\*از چه این گونه غبار آلودی

دلت از ناله دگر خون نکنم \*\*\*که تو با خون جگر آمده ای

23 - حضرت رقیه علیها السلام به سر پدر گفت: «پدر جان ما از بس محنت دیده ایم بیمار شدیم شما برای علاج و مداوای ما آمده اید و ما هر شب انتظار شما را میکشیدیم که بیایید. پدر جان علاج من فقط آن سات که مرا همراه خود ببری.»

وہ کہ بر درد و پیشانی ما \*\*\*امشب از لطف دوا آمده ای

داشتمی دیده به راهت همه شب \*\*\*تا تو امشب بر ما آمده ای

ای پدر بوسه زنم بر رخ تو \*\*\*چون که از بهر علاج آمده ای

ص: 111

سجده شکر ن\_مایم امشب\*\*\*چون توام قبله نما آمده ای

سرفدای قدمت می سازم\*\*\*زان که سر نیست به پا آمده ای

جان خود بر تو فدا میسازم\*\*\*بهر دین چون تو نثار آمده ای

24 - حضرت رقیه یا به پدر: گفت «شما مجلس عزاداری و سوگواری نداشتید از کربلا تا شام نگذاشتند که اهل بیت برای شما مجلس سوگواری و عزاداری به پا کنند ولی امشب من از تمام وجودم برای شما عزاداری میکنم و به واسطه وفات من دیگران هم سوگواری مینمایند.»

من این ویرانه را ماتم سرای خویش میسازم\*\*\*پیشان تر من این جمع پریشان میکنم امشب

به چنگ آوردمت از کف نخواهم دادنت آسان\*\*\*نظر کن با دو چشم تر عزاداری کنم امشب

به جان تو قسم دیگر نخواهم زندگانی را\*\*\*کنون خود را فدای ماتم دوران کنم امشب

فدایت جان شیرین میکنم از این فداکاری\*\*\*هزاران هم چو (ثابت) را نواخوان میکنم امشب



25 - حضرت رقیه علیها السلام پدر: گفت اول اینکه تا حال به من میگفتند تو یتیم هستی اما شما که آمدید، دیگر یتیم نیستیم. دوم اینکه من در راه شام با پا به طرف سر تو دویدم و تو دویدم و حالا تو تلاوی کردی و با سر به نزد من آمدی پس اکنون وظیفه من است که با جانم همراهیت کنم.

بر گوی به آن کسی که یتیم خطاب کرد\*\*\* اکنون ببین که باب مرا در بر آمده

گر پا برهنه در پی بایم دویده ام\*\*\* امشب پدر به دیدن من با سر آمده

ظرفی ز اشک دیده مهیا کنم که او\*\*\* با کام خشک و حنجری از خون تر آمده

26 - حضرت رقیه علیها السلام دید که سر پدر خون آلود است لذا ناله کرد و سر مقدس را خطاب کرد و گفت: «پدر جان! میخواهم با اشک چشم سر پر خون و نورانی تو را شستشو دهم که غبار آلود و خون آلود نباشد.»

گرفت آن رأس خونین را در آغوش\*\*\* به اشک دیده او را شستشو کرد

بسی ب\_ا رأس بابا راز دل گفت\*\*\* بسی از درد هجران گفتگو کرد

حکایت ها از رنج کوفه و شام\*\*\*شکایتها ز بیداد عدو کرد

چنان شد غرق دریای محبت\*\*\*که او جان را فدای جان او کرد

اگر جان داد در کنج خرابه\*\*\*ولی کاخ ستم را زیر و رو کرد

27 - حضرت رقیه علیها السلام گفت: « پدر جان از خوشحالی لقای شا در حال جان دادن میباشم و تا سحر نشده من هم به شما ملحق می شوم.»

در گوشه خرابه من جان دهم ز شوق\*\*\*خوش باشد از که باشی اندر کنارم امشب

با سوز و آه و ناله جان بر لبم رسیده\*\*\*دانم سحر نگردد این شام تارم امشب

28 - حضرت رقیه علیها السلام به زبان حال سؤال و جوابی با پدر نمود.

گفتمش: بابا کجا بودی مگر\*\*\*گفت: نور دیده بودم در سفر

گفتمش: بعد از تو من گشتم اسیر\*\*\*گفت: الطافم تو را شد دستگیر

ص: 114

گفتمش: بابا شدم اشتر سوار\*\*\*گفتم: از ناقه فتادم بر زمین

گفت: من هم با تو بودم رهسپار\*\*\*گفت: دانم حالت ای محنت قرین

گفت: کیفر می دهد او را خدا\*\*\*گفتمش: زجر لعین کرده جفا

گفتمش: کن چاره ای جان پدر\*\*\*گفت: با من خیز کن عزم سفر

29 - حضرت رقیه علیها السلام گفت پدر جان! آخرین قربانی شما در کربلا طفل شیر خوار علی اصغر بوده و در شام هم آخرین قربانی شما من میباشم.»

ز شوق هدیه به شه کرد جان خویش\*\*\*تا پیروزی ز اصغر بی شیر او کند

بگفتا آخرین قربانی شاه شهیدانم\*\*\*که خود طومار مرگ خویش را امضا میکنم امشب

من آن طفل صغیر شاه دینم کز بر طفلان\*\*\*به جنت جای در دامان زهرا میکنم امشب

ص: 115

ز دشمن هر چه دیدم من نگفتم تا کنون امشب\*\*\* ولی نزد پدر راز دل افشا میکنم امشب

بگرد شمع رویت هم چنان پروانه میسوزم\*\*\* ز مرگ خود در این ویرانه غوغا میکنم امشب

30 - حضرت رقیه گفت «میبینم که شما از تشنگی مثل گل نشکفته ای، حالا آن قدر اشک میریزم و با اشک چشمانم سیرایت میکنم که شکفته شوی و دلت به حال من بسوزد، وانگه مرا همراه خود ببری.»

بوسه بر لعل لب می زدم و میگفتم\*\*\* که عجب نوگل نشکفته خندان دارم

آب اگر نیست مخور غصه تو ای غنچه دهان\*\*\* بهر لعل لب تو دیده گریان دارم

جان خود بر تو فدا می سازم\*\*\* بهر دین چون تو نثار آمده ام

ص: 116

از شاعران نامدار و مداحان عالی قدر در شأن حضرت رقیه علیها السلام

ص: 117

**(1) کردی ای جان پدر از چه فراموش مرا**

کردی ای جان پدر از چه فراموش مرا\*\*\*که ربوده غم هجر تو ز سر هوش مرا  
من در آغوش گرفتم سر خونین تو را\*\*\*عوض آن که بگیری تو در آغوش مرا  
رو سفیدم پدرم از آمدن خود کردی\*\*\*گر چه گردیده سیه روی همین جسم مرا  
شده پر آبله پایم که عدو از ره ظلم\*\*\*به روی خار دوانیده بسی دوش مرا  
به سرم دست نوازش بکش ای جان پدر\*\*\*مگر از گریه کند لطف تو خاموش مرا

## (2) صدای دل خراشی برده هوش از سر نمیدانم

صدای دل خراشی برده هوش از سر نمیدانم \*\*\* گمانم بلبل افشاده دور از آشیان امشب  
یقینم شد که این آه و فغان از بلبل زهراست \*\*\* سه ساله دختری کورا بود ویران مکان امشب  
سر بیریده دستش داد زینب گفت که ای بابا \*\*\* صفا کردی که گشتی در بر ما میهمان امشب  
پدر بعد از تو بر بازوی ماها ریسمان بستند \*\*\* مرا همراه ببر بابا که من سیرم ز جان امشب  
دلتم تنگ است بابا بهر دیدار علی اکبر \*\*\* شدم از دوری اصغر پریشان گیسوان امشب  
که ناگه دید زینب بلبلش خاموش شد گفتا \*\*\* که اندر خواب شیدرین رفته آن آرام جان امشب  
به بالینش چو آمد زینب محزونه دید او را \*\*\* برون گردید روح از تن فغان و ماتم است امشب

### (3) رقیه چون ز خواب ناز سر برداشت کرد افغان

رقیه چون ز خواب ناز سر برداشت کرد افغان \*\*\* که بام کوروشن کرد چشمان ترم امشب  
خرابه گشت پر از ناله و افغان آل الله \*\*\* یزید بی حیا را کرد بیدار این فغان امشب  
بگفتا سر ز طشت زر به نزد ناز پرورده \*\*\* ز بهر تسلیت بردند تا ساکت شود امشب  
چو گل را دید آن بلبل نوای عشق شد بر پا \*\*\* سخنها گفت با بابش به سر بنموده راز امشب  
به ظاهر گر چه طفلم لیک با این همت والا \*\*\* کمک بر دین والای پیمبر میکنم امشب  
صغیرم گر چه در ظاهر کبیرم لیک در باطن \*\*\* به طفلی یاری احکام داور میکنم امشب  
در این ویرانه بر پا شور و محشر میکنم امشب \*\*\* خراب این کاخ استبداد یکسر میکنم امشب  
بر آرم از جگر آهی کز آهم آسمان گرید \*\*\* یزید بی حیا را خاک بر سر میکنم امشب  
به کنج این خرابه جان خود را می دهم اما \*\*\* خوشم از آن که ناممکن است زیب دفتر میکنم امشب



#### (4) کودکی نامش رقیه آن شه ابرار داشت

کودکی نامش رقیه آن شه ابرار داشت \*\*\*گوئیا در کنج عفت گوهری شهوار داشت

یابه بستان ولایت نوگلی بی خار داشت \*\*\*بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت

اندر آن برگ و نوا خوش ناله های زار داشت \*\*\*مدتی آن بلبل باغ حسینی شاد زیست

غافل از این چرخ گردونی که او دون پروری است \*\*\*لیک چندی در خرابه از وصال گل گریست

گفتمش در عین وصال این ناله و فریاد چیست \*\*\*گفت مارا جلوه معشوق باین کار داشت

ص: 121

## (5) عاشقان قبر، من این شام عبرت خانه است

عاشقان قبر، من این شام عبرت خانه است \*\*\*مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است  
دختری بودم سه ساله دستگیر و بی پدر \*\*\*مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است  
بود سلطان ستمگر صاحب قدرت یزید \*\*\*فخر میکرد او که دائم در کفم پیمانہ است  
داشت کاخی او مجلل دستگاهی با شکوه \*\*\* خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است  
داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت \*\*\* هم چو مرغی او بسا محروم ز آب و دانه است  
تکیه میزد او به تخت سلطنت با وجد و کبر \*\*\* این تکبر ظالمان را عادت روزانه است  
به دیوار خرابه می نهادم روی خود \*\*\* ز آن همیشه رو سفیدم شهرتم شاهانه است  
محو شد آثار او تابنده شده آثار من \*\*\* ذلت او عزت من هر دو جاودانه است

## (6) ای محبان مدفنم گر کنج ویران خانه است

ای محبان مدفنم گر کنج ویران خانه است \*\*\*خوب میدانید جای گنج در ویرانه است  
کودکی بودم سه ساله ناز پرورد حسین \*\*\*رفتم از دنیا و قبرم کنج زندان خانه است  
عمه ام زینب به کهنه جامه ام کرده کفن \*\*\*کس نگفت این ناز پرور شاخه ریحانه است  
گر در آن شب بزم ما بی شمع بود و بی چراغ \*\*\*حال بر شمع رخم شمس فلک پروانه است  
آن یزید و اقتدار و پایه ظلمش چه شد \*\*\*کو گمان میکرد جنگ با خدا افسانه است  
خانه مظلوم آباد است تا بام فلک \*\*\*قصر ظالم ریشه کن از بیخ تا دندان است  
آل بوسفیان کجا رفتند و کو آثارشان \*\*\*دست ظالم قطع ز آه تـیـز مظلومانه است

ص: 123

## (7) گنجی به شام گوشه ویران نهفته است

گنجی به شام گوشه ویران نهفته است\*\*\*شکفته غنچه ای بدل خاک خفته است  
باشد رقیه آن که به ویرانه داده جان\*\*\*از بس که درد دل به سر باب گفته است

## (8) شنیدم دختری از شاه مظلوم

شنیدم دختری از شاه مظلوم\*\*\*که در دنیا از او مظلومه تر نیست  
چنین با عمه اش از سوز دل گفت\*\*\*چرا عمه ز بابایم خیر نیست  
تو میگفتی که بابت در سفر رفت\*\*\*مگر پایان برای این سفر نیست  
مرا در این دل شب آرزویی\*\*\*به غیر از دیدن روی پدر نیست  
به دل جز حسرت وصلش ندارم\*\*\*مرا غیر از هوای او به سر نیست

## (9) حسین بن علی در شام ویران دختری دارد

حسین بن علی در شام ویران دختری دارد \*\*\* به کنج شام ویران دختر نیک اختری دارد

عزیزی دلبری شیرین زبانی ماه رخساری \*\*\* لطیفی نازنینی گل رخی مه پیکری دارد

به کنج شام و در یک خانه تاریک و ویرانه \*\*\* در این ویران سر گنجی و گنجش گوهری دارد

سه ساله دختر مظلومه سلطان مظلومان \*\*\* رقیه رو در آنجا بین چه عالی قبه ای دارد

چو دربار سلاطین معظم آن همایون فر \*\*\* به دربار همایونش کتاب و دفتری دارد

شبی پرسید از عمه که بابایم کجا رفته \*\*\* سفر هر چند طولانی است آن هم آخری دارد

چو از زینب جواب مثبتی نشینید آن دختر \*\*\* ز آه و شیونش آن شب خراب ه محشری دارد

ص: 125

## (10) جغد دلم خرابه شام آرزو کند

غد دلم خرابه شام آرزو کند\*\*\* تا با سه ساله دختر کی گفتگو کند

آن کعبه ای که قبله ارباب حاجت است\*\*\* حاجت رواست هر که بر آن قبله رو کند

از بس که بود محو جمال رخ پدر\*\*\* دیگر نشد که یاد ز فرق عمو کند

ناگه ز شوق هدیه به شه کرد جان خویش\*\*\* تا پیروزی ز اصغر گلگون گلو کند

خواهید در خرابه کند بنیاد ظلم را\*\*\* اناله یتیمی خود زیر و رو کند

ص: 126

## (11) چو در خرابه شام آل احمد مختار

چو در خرابه شام آل احمد مختار\*\*\* مکین شدند ز ظلم یزید بد گوهر

سه ساله دخترکی بود از امام حسین\*\*\* که بد رقیه مظلوم نام آن دختر

علی الدوام به سـان ریاب می نالید\*\*\* در آن خرابه بیبام و در ز هجر پدر

شبی به خواب پدر را بدید و چون بیدار\*\*\* شد آن صغیره کشید آه آتشین ز جگر

به ناله گفت که ای عمه جان چه شد پدرم\*\*\* مگر به سوی سفر رو نمود بار دگر

به روی زانوی خویشم نشانده بود اکنون\*\*\* ز روی مهر مرا میکشید دست به سر

به بی قراری او بی قراری گردیدند\*\*\* مخدرات حرم جمله زاکبر و اصغر

ص: 127

ز فرط ناله ایشان یزید شد بیدار\*\*\* ز خواب و از غضب آن شوم زانی کافر  
سؤال کرد که این ناله چیست گفتندش\*\*\* که ای یزید ز اولاد پاک پیغمبر  
به خواب دیده پدر را یکی و می نالد\*\*\* ز هجر دیده پدر ابروار در آذر  
به هیچ وجه تسلی نمیشود دل او\*\*\* مگر به دیدن روی پدر در آن محضر  
یزید گفت که طفل است و مرده از زنده\*\*\* تمیز می ندهد از برای او این سر  
به امر او سر پاک حسین را خدام\*\*\* که بود ساطع از و نور هم چو شمس و قمر  
به طشت زر بنهادند و زان سپس بردند\*\*\* برای آل علی پادشاه جن و بشر  
به پیش روی رقیه و را چو بنهادند\*\*\* چه گویم آه که چه آمدش به مد نظر  
سری بدید در آن طشت آن صغیره زار\*\*\* که داشت روشنی افزون ز خسرو خاور



سری بدید که ریشش خضاب گشته ز خون\*\*\* دریده فرقتش از ضرب تیغ خارا در

سری بدید که اندر میان هر زخمش\*\*\* به جای دارو پاشیده اند خاکستر

سوال کرد که این سر ز کیست گفتندش\*\*\* که این سر پدر تو است ای نکو منظر

چو این کلام شنید آن صغیره لشگر غم\*\*\* نمود ملک دلش را تمام زیر و زیر

به روی دست گرفت آن سر مطهر را\*\*\* به جای اشک ببارید خون دل ز بصر

به ناله گفت که رگهای گردنت ب\_ ابا\*\*\* بریده ش\_\_\_\_\_ د ز جفای کدام ب\_ د گ\_ هر

پس از تو ای پدر مهربان امید مرا\*\*\* به جانب که بود زیر گنبد اخضر

فدای جان تو ای کاش جان من میشد\*\*\* که کشته دور نمیدیدمت سر از پیکر

پس آن صغیره دهان بر دهان آن سر پاک\*\*\* نهاد و رفت بر و جانش از تن لاغر

## (12) گفت زینب با رقیه ای پریشان غم مخور

گفت زینب با رقیه‌های پریشان غم مخور \*\*\* خواهد آمد سوی ویران شاه خوبان غم مخور  
زانوی غم را عزیزم آن قدر در بر مگیر \*\*\* سر به دیوار خراب ه زار و نالان غم مخور  
گر به تو گفتند طفلان باشد این دختر یتیم \*\*\* رفته بابایت سفر اید به ویران غم مخور  
ناگهان ویرانه روشن شد ز رأس شاه دین \*\*\* گفت زینب دخت شه را کی پریشان غم مخور  
آن که روشن کرده این ویرانه را در نیمه شب \*\*\* باب مظلوم تو باشد شاه عطشان غم مخور  
چون رقیه دید رأس شـاه بی غسل و کفن \*\*\* گفت عمه شد سحر شام غریبان غم مخور  
عمه جان من میروم امشب به نزد بـاب خویش \*\*\* میشوی راحت ز آه و درد و افغان غم مخور  
گر علی اصغر ندارد خواهری اندر جنان \*\*\* امشب آیم در جنان از کنج ویران غم مخور

### (13) بر روی تو آیات مگر نقش نبسته

بر روی تو آیات مگر نقش نبسته\*\*\* که افتاده ای از انفس و آفاق گل ای گل  
از تازگی اوراق تو مصدوقه مینو\*\*\* و از نازکی اندام تو مصداق گل ای گل  
حق تو ادا هیچ نکرده است سخنور\*\*\* گلرخ مگر این حق کند احقاق گل ای گل  
زرین دل و مرجان بری و پای زمرد\*\*\* استاده به یک پنجه و یک ساق گل ای گل  
خونین شده پای تو از خار و یا بود\*\*\* بر پیرهنت خار چو سنجاق گل ای گل  
تو چار قد سوگ به سر بسته عجم وش\*\*\* یا بسته عرب وار تویشماق گل ای گل  
گه نرگس و گه لاله و گه یاسمنی تو\*\*\* چادر کشی از سندس و از فاق گل ای گل  
گه بسته و گه باز و گهی خار و شکسته\*\*\* در غل گهی و گاه در اطلاق گل ای گل  
روی تو کجا و زدن سخت ستمگر\*\*\* جسم تو کجا و عمل شاق گل ای گل

افتاده دو صد سر و ز آهنگ حجازیت\*\*\* تا شد خمش آن بلبل نطق گل ای گل  
گلزار تو را شام نموده است قباله\*\*\* کز خون دهد اوراق به بنچاق گل ای گل  
گیرم که نبود آن همه در شام مسلمان\*\*\* چون شد ره حریت و اخلاق گل ای گل  
چون دسته گل تیغ از آغوش کشیدن\*\*\* تا آنکه به خارش کند الصاق گل ای گل  
پر کرد وفاتت به فلک سوگ عزایت\*\*\* تا خون بدل جمله کند عام گل ای گل  
ای دخت حس\_ین\_ی ت\_و بدی مهر دل آرا\*\*\* وی حجت کبری تو ز خلاق گل ای گل  
هر مشکلی این پنجه زرین تو حل کرد\*\*\* از هفت اقالیم و نه اطباق گل ای گل  
مامهر تو از روز ازل ذوق نمودیم\*\*\* به زان نبود تا ابد ادواق گل ای گل  
گنجینه رحمت تو و آئینه دین تو\*\*\* کن رحم تو بر این دل خفاق گل ای گل

## (14) عمه امشب کنج این ویرانه غوغا میکنم

عمه امشب کنج این ویرانه غوغا میکنم\*\*\* این جنایت پیشه کاران را جمله رسوا میکنم

بلبل باغ رسولم گشته ویران منزلم\*\*\* من همین ویرانه را چون طور سینا میکنم

کاخ بیداد یزید از آه خـود سـازم خـراب\*\*\* من همین برنامه را امروز اجرا میکنم

انقلابی میکنم از نوبه پا در شهر شام\*\*\* با بیان دل نشینم شور و غوغا میکنم

ای یزید امروز اگر کشتی تو بابای مرا\*\*\* روز محشر من شکایت نزد زهرا میکنم

ص: 133

## (15) من در سه سال رنج چهل ساله دیده ام

من در سه سال رنج چهل ساله دیده ام\*\*\* گنجم به کنج کلبه ویران خزیده ام  
طی کردهام سه ساله ره شصت ساله را\*\*\* یک باره سرد و گرم جهان را چشیده ام  
مجروح گشته پای من اندر مسیر عشق\*\*\* از بس به روی خار مگیلان دویده ام  
خاکستر از رخ تو بشویم به اشک چشم\*\*\* گر نیست فرش جاد همت روی دیده ام  
بارفت تورفت ز کف هر چه داشتم\*\*\* دل داده ام ز دست و غمت را خریده ام

ص: 134

## (16) به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست

به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست \*\*\* به دل نوازی ما بین زهر طرف دشنام

نه روز از ستم دشمنان تنی راحت \*\*\* نه شب ز داغ دل آرام ها دلی آرام

به کودکان پدر کشته مادر گیتی \*\*\* همی ز خون جگر میدهد غذا و طعام

فلک خراب شو که این خرابه بی سقف \*\*\* چه کرده با تن این کودکان گل اندام

دریغ و درد کز آغوش ناز افتادم \*\*\* به روی خاک مذلت بریز بند لثام

به پای خار مغلان به دست بند ستم \*\*\* ز فرق تا قدم از تازیانه نیلی فام

ز گفتگوی لب بگذرم که جـان بـه لب است \*\*\* که راست تاب شنیدن که را مجال کلام

## (17) بابا ز غم دوری تو سوخته ام من

بابا ز غم دوری تـوسـوخته ام من\*\*\*چشمی ز وفا در ره تو دوخته ام من  
یک شب تو بیا شمع دل سوختگان باش\*\*\*پروانه صفت سوختن آموخته ام من  
باسر تو بیائی اگر این گوشه ویران\*\*\*جان را به فدای سرت اندوخته ام من  
بابا به یزید از ره الطاف بفرما\*\*\*جمع اسرار را به تو ن فروخته ام من  
از بس که زده سیلی ظلم زجر به رویم\*\*\*چون فاطمه با صورت افروخته ام من  
(توحیدیم) و توشه ندارم به قیامت\*\*\*جز ذکر حسین هیچ نیندوخته ام من

ص: 136



## (18) گردید فلک واله و حیران رقیه

گردید فلک واله و حیران رقیه \*\*\*گشته خجل او از رخ تابان رقیه  
آن زهره جبینی که شد از مصدر عزت \*\*\* جبریل امین خادم و درب آن رقیه  
هم وحش و طیور و ملک و عالم و آدم \*\*\* هستند همه ریزه خور خوان رقیه  
خواهی که شود مشکل اندر دو جهان حل \*\*\* دست طلب انداز به دامان رقیه  
جن و ملک و عالم و آدم همه یکسر \*\*\* هستند سر سفره احسان رقیه  
کو ملک یزید و چه شد آن حشمت و جاهش \*\*\* اما نگر مرتبت و شأن رقیه  
یک شب ز فراق پدرش گشت پریشان \*\*\* عالم شده امروز پریشان رقیه  
دیدى که چسان کند زین کاخ ستم را \*\*\* در نیمه شب آن دل سوزان رقیه

ص: 137

## (19) ای شه عالم امکان پدر من تو کجایی

ای شه عالم امکان پدر من تو کجایی \*\*\* یار و غم خوار یتیمان پدر من تو کجایی  
من و این گنج غم و محنت و این درد یتیمی \*\*\* من و این گوشه بیت الحزن و درد جدایی  
دیده در راه تو دارم همه شب از بر تو \*\*\* که به دل جویمت ای مونس دیرینه در آبی  
می سپارم به رهت جان اگر از راه عنایت \*\*\* یک دمی صبر به بیت الحزن من تو نمایی  
گر بمانی ز وفا نزد من ای باب گرامی \*\*\* این خرابه شود از یمن قدم تو صفایی آمد  
بارها چه شود عمر گران مایه سرآمد \*\*\* من که از هجر پدر هر شب و روزم به نوایی

## (20) ای گل رقیه نوگل گلزار بوده ای

ای گل رقه نوگل گزار ب\_وده ای \*\*\*گل پرور و گل آور و گل دار بوده ای

هم خود گل و پدر گل و گل پرور گلی \*\*\*گل بخش و گلشن گل و گل خواه بوده ای

گل ریز گل فشانی و گل شان گل نشان \*\*\*گل بار و گل عیار و گل ایثار بوده ای

گل بزم و گل رواقی و گل صحن و گل حصار \*\*\*گل کاخ و گل سرایی و گل یار بوده ای

گل ناز و گل نواز و گل آثار و گل نثار \*\*\*گل چون گلاب و عنبر و گل نار بوده ای

گل قند و گل نباتی و گل شهید و گل شکر \*\*\*سرتابه پاگل و به گل آثار بوده ای

سبحان ربی از قدمت تا به سر گل است \*\*\*گل بذل و گل عطا و گل اندام بوده ای

ص: 139

بازم بگویمت چه گلی خود تو آگهی \*\*\* لب گل دهان گل و گل رخسار بوده ای  
در این جهان اگر تو گلی در بهشت گل \*\*\* گل در ریاض و هم گل انهار بوده ای  
گل حور و گل قصور در این دار و آن جهان \*\*\* گل در گلی بدان که گل شاه بوده ای  
رنج گل از زیاد بود در بلای گل \*\*\* تو گل اسیر گلشن گل خانه بوده ای  
ای گل به دیدن گل گلزار مصطفی \*\*\* چون شد که زود زار به گلزار بوده ای  
اندر نظاره گل گل گلزار او به بود \*\*\* دیدی گل و چه زودت و الحاق بوده ای

ص: 140

## (21) یکی نو غنچه ای از باغ زهرا

یکی نو غنچه ای از باغ زهرا\*\*\*بجست از خواب نوشین بلبل آسا  
به افغان از مژه خوناب می ریخت\*\*\*نه خونابه که خون ناب میریخت  
بگفت ای عمه بابایم کجا رفت\*\*\*بدین دم در برم دیگر کجا رفت  
مرا بگرفته بود این دم در آغوش\*\*\*همی مالید دستم بر سر و گوش  
به ناگه گشت غایب از بـر من\*\*\*بین سوز دل و چشم تر  
جازی بانوان دل شکسته\*\*\*به گرداگرد آن کودک نشسته  
خرابه جایشان با آن ستمها\*\*\*بهانه طفلشان سربار غمها

ص: 141

ز آه و ناله و از بانگ و افغان\*\*\*یزید از خواب بر پا شد هراسان

فتاکین فغان و ناله از کیست\*\*\*خروش گریه و فریاد از چیست

یکی کودک ز شاه سر بریده\*\*\*در این ساعت پدر در خواب دیده

کنون خواهد پدر از عمه خویش\*\*\*وز این خواهش جگرها را کند ریش

چو این بشنید آن نمرود دوران بگ\*\*\*فتا چاره کار است آسان

سر بایش برید این دم به سویش\*\*\*بیند سر بر آید آرزویش

همان طشت و همان سر قوم گمراه\*\*\*یاوردند نزد لشگر آه

نقاب آسا به روی مهر انور\*\*\*یکی سر پوش بد روی آن سر

به پیش روی کودک سر نهادند\*\*\*زنو بر دل غم دیگر نهادند

ص: 142

به ناموس خدا آن کودک زار\*\*\*بگفت ای عمه دل ریش افکار

چه باشد زیرا این مندیل مستور\*\*\*که جز بابا ندارم هیچ منظور

فتند دختر سلطان والا\*\*\*که آن کس را خواهی هست اینجا

چه این بشنید خود برداشت سر پوش\*\*\*چه جان بگرفت آن سر را در آغوش

بگفت ای سرور و سالار اسلام\*\*\*زقلت مر مرا روز است چون شام

پدر بعد از تو محنتها کشیدم\*\*\*به صحرا و بیابانها دویدم

را بعد از تو ای شاه یگانه\*\*\*پرستاری نبد جز تازیانه

زکعب نیزه و از ضرب سیلی\*\*\*تم چون اسمان گشته است نیلی

همی گفتندمان در کوفه و شام\*\*\*که اینان خارج اند از دین اسلام

## (22) نگر در نوا مرغ خاموش را

نگر در نوا مرغ خاموش را\*\*\*گرفت از طبق چون که سر پوش را

رقیه سر شه چو در بر گرفت\*\*\*بسوز دل این نغمه از سر گفت

کجا بودی ای عرش حق را تو زین\*\*\*خرابه شده مسکنم یا حسین

یکی گفت این کودک دل غمین\*\*\*ندارد در این شهر، یار و معین

یکی گفت طفلی دل افسرده است\*\*\*یتیم است و بابای او مرده است

یکی زد به سر سنگم از راه کین\*\*\*در آن دم فتادم به روی زمین

کنون آمدی ای گل احمرم\*\*\*تو منت نهادی پدر بر سرم

ص: 144



پدر جان چه گویم ز جور خسـان\*\*\*نظر کن بر این خسته ناتوان

پدر صبر کن ای پدر الامان\*\*\*روم تا که آرم بـرت کودکان

بگویم بدیشان همه سر به سر\*\*\*که بابای من آمده از سفر

بیایند و ببندت ای تاج ور\*\*\*یتیم نخوانند بار دیگر

ص: 145

### (23) بود از مظهر حق دخترکی در اسرا

بود از مظهر حق دخترکی در اسرا\*\*\*موکنان مویه کنان جامه در آن نوحه سرا  
هر شب از هجر پدر تا به سحر ناله نمود\*\*\*تابه روز تا شام به گلبرگ روان ژاله نمود  
هر دم از مهر پدر روی به دیوان گریست\*\*\*در و دیوار هم از آن مه خونبار گریست  
ام کلثوم: تسلیتش زار گریست\*\*\*زینب از دیدن آن هر دو به یک بار گریست  
دایم از گریه اش اندر اسرا ولوله بود\*\*\*بدتر از این همه در گردن او سلسله بود  
خفت یک شب به صد اندوه به ویرانه شام\*\*\*خواب پر بودش از آن بی سر وین خانه شام  
دید در خواب که جا کرده در آغوش پدر\*\*\*گویدش ای تو قرار دل پر جوش پدر  
چند نالی که نه‌ای هیچ فراموش پدر\*\*\*نیست خالی ز تو یک لحظه به آغوش پدر  
گفت ای کز غم هجر تو بـه زندان بـودم\*\*\*همه کز مرحله پیمای بیابان بودم

جگرم راز عطش خسته و تفتیده نگر \*\*\* گردنم راز رسن رنجه و سائیده نگر

ولی از بخت فرو خفته فرا جست ز خواب \*\*\* دید بر خشت سر خویش نه بر دامن باب

زود از خواب گران جست سر و شوم یزید \*\*\* گفت باز این اسرا را چه ستم گشته مزید

خادمی داد جوابش که یتیمی ز حسین \*\*\* دیده در خواب، پدر گریه بیامد ز دو عین

گفت بر خیز به طشت زر و سرپوش لجین \*\*\* سر سردار سران را به نهش بین یدین

خادم این سان چون نهادش سر و سرپوش به پیش \*\*\* گفت کی خواست غذا آن که ندارد سر خویش

او چو سرپوش نمود از زیر طشت بلند \*\*\* سر پر خون پدر دید و بیفتاد نژند

که بریده است به شمشیر رگ گردن تو؟ \*\*\* که جدا کرده منور سر تو از تن تو؟

بود سرگرم سر شاه که شد سرد تشش سردتش \*\*\* جان ز انبوهی غم کرد فرار از بدنش

## (24) کودکی کو پدرش در سفر است

کودکی کو پدرش در سفر است\*\*\*روز و شب بر سر راهش نظر است

هر صدایی که ز در میشنود\*\*\*گویی آواز پدر می شنود

گوشه ای گاه نشیند گریان\*\*\*سر به زانوی الم در افغان

می رود گاه کناری تنها\*\*\*رو به دیوار و نوید بابا

گوش بر زنگ و نگاهی به در است\*\*\*خواب و بیدار به یاد پدر است

کودک در به در شاه شهید\*\*\*در خرابه سر بریده چو بدید

فت بابا ز سفر آمده ای\*\*\*پانبودت ک\_ه\_ب\_ه\_س\_ر آمده ای

جگرم سوخت از این آمدنت\*\*\*سرت اینجا است کجا شد بدنت

ص: 148

باورم نیست که تو باب منی\*\*\*گر حسینی تو چرا بی بدنی  
بود همواره به راهت نظرم\*\*\*کی گمان بود که من بی پدرم  
گفته بودم چو بیایی ز سفر\*\*\*غم دل با تو بگویم یکسر  
ای پدر بس که زدندم سیلی\*\*\*رویم از سیلی کین شد نیلی  
کعب نی سلسله جنبانم بود\*\*\*هر زمان دی\_ده گریانم ب\_ود  
هر کجا نام پدر میبردم\*\*\*سیلی از شمر و سنان می خوردم  
با سرباب غم دل میگفت\*\*\*از سر شک مژگان خون میسفت  
بر لب باب سپس لب بنهاد\*\*\*گفت ای باب شهید و جان داد  
لب بلبل به لب گل چو رسید\*\*\*چرخ بر حالت زینب نالید

## (25) ز دوری رخت ای سر دلم به جان آمد

ز دوری رخت ای سر دلم ب\_ه\_ج\_ان\_آم\_د\*\*\*عجب عجب که تو را یاد بی کسان آمد

کدام جلوه ز سر برد طایر هوشت\*\*\*چه شد که از همه یک بار شد فراموشت

گهی ز مهر نگاهی به ما اسیران کن\*\*\*گهی تسلی احوال غم نصیبان کن

سر تو گر به سنان پیش رو مقابله شد\*\*\*پیاده از عقب ت پای من پر آبله شد

کبودی لب ت ای گوشواره عرش مجید\*\*\*اگر غلط نکنم هست جای چوب یزید

ص: 150

## (26) وارد به خرابه چه سر خسرو دین شد

وارد به خرابه چه سر خسرو دین شد\*\*\*افغان اسیران همه تا عرش برین شد

چون دید رقیه سر بابش ز در آمد\*\*\*گفتا که الهی شب هجران به سر آمد

برداشت سر باب و گرفتی به مقابل\*\*\*گفتا که عجب یاد نمودی از محافل

با رأس پدر آن گل رعنا سخنی گفت\*\*\*با آه جگر سوز و دل پر محنی گفت

کی باب سر پاک تو از تن ک\_ه بریده\*\*\*بین عمه به تن پیراهن صبر دریده

ناگاه لب لعل حسین باز شد و گفت\*\*\*الی الی هلمی چه در سفت

من منتظرم روی نکوی تو رقیه هستم\*\*\*هستم تو بیا در بر من زود رقیه

ص: 151

شاه دعوت از او کرد که در روضه رضوان\*\*\* امشب به بر مادر و هم ختم رسولان

لب بر لب بایش بد و با باب سخن گفت\*\*\* او را ز دل خویش ز درد وزمحن گفت

گفتا که ببر همره خود کودک خود را\*\*\* شه برد به همراه همان کودک خود را

ص: 152



## (27) عمه بیا یوسف زهرا رسید

عمه بیا یوسف زهرا رسید\*\*\* سرور دین خسرو بطحا رسید

عمه خرابه شده سینای طور\*\*\* کرده تجلی بر مانو ز نور

عمه بیا بین که پدر آمده\*\*\* اهل حرم را بنما با خبر

باب عزیزم ز سفر آمده\*\*\* آمده سلطان زمان از سفر

عمه مگر چوب ستم خورده است\*\*\* لعل لبانش ز چه افسرده است

من به فدای سر پرخون او\*\*\* لعل لب و صورت گلگون او

عمه نیامد علی اکبرش\*\*\* عمه کجا شد علی اصغرش

ص: 153

## (28) کودک در به در شاه شهید

کودک در به در شاه شهید\*\*\*کنج ویرانه ز بیداد یزید  
کنج ویرانه شی با دل زار\*\*\*دامن عمه مضطر بگرفت  
ساعتی خفت و سپس شد بیدار\*\*\*ناله یا اب\_ه از سر بگرفت  
پدرم کو پدرم کو پدرم\*\*\*عمه طفلان همه بابا دارند  
همگی منزل و مأوی دارند\*\*\*گفت کوعمه کجا شد پدرم  
دست طفلان همه بر دست پدر\*\*\*دست من بسته اسیر و مضطر  
کرد آن طفل س\_ه س\_ال\_ه ب\_ه فغان\*\*\*بانوان بر سر و بر سینه زنان

ص: 154

محشری کرد ز هچر پدرش \*\*\* تا نهادند سر باب برش

سر ببریده سر دست گرفت \*\*\* خیره شد بر سر و با حال شگفت

گفت بابا ز سفر آمده ای \*\*\* پیکرت کو که به سر آمده ای

دگرم تاب و تـوانی نبود \*\*\* در جهان بی تو صفایی نبود

بر لب باب لب آن لحظه نهاد \*\*\* بوسه زد بر لب باب و جان داد

ص: 155

## (29) باب گرام ای شه کون و مکان

باب گرام ای شه کون و مکان\*\*\*رقیه را بین کف دشمنان  
بلبل افسرده بی بال و پر\*\*\*گشته ام از هجرت\_وج\_انم پ\_در  
درد دل خویش چسان گویمت\*\*\*ای گل گم گشته کجا جویمت  
بس ز فراق تو سرشکم ریخت\*\*\*رشته عمرم دگر از هم گسیخت  
چون نکنم گریه پدر کشته ام\*\*\*بعد تو\_من سیلی ظلم خورده ام  
روز به چشمم شده چ\_وش\_ام\_ت\_ار\*\*\*در نظر خلق شدم خوار و زار  
خیز و ببین شانه بشکسته ام\*\*\*خیز و ببین صورت چون نیلیام  
صورت سیلی خور دختر ببین\*\*\*بازوی نیلی شده بابا ببین

ص: 156

### (30) بود در شهر شام از حسین دختری

بود در شهر شام از حسین دختری\*\*\*آسیه فطرتی فاطمه منظری

تال\_ی مریمی ث\_انی ه\_اجری عفت\*\*\*عفت کردگار ع\_صمت اکبری

او سه ساله بد و عقل چهل ساله داشت\*\*\*با چهل ساله عقل روی چون لاله داشت

لاله روی او هم چون مه هاله داشت\*\*\*هاله برده ز رخ رخ چو گل ژاله داشت

شد رقیه ز باب نام دلجوی او\*\*\*نار طور کلیم آتش روی او

هم چو خیر النساء خصلت و خوی او\*\*\*کس ندیده است چون چشم جادوی او

گرچه اندر نظر طفل بود و صغیر\*\*\*گر چه میآمدی از لبش بوی شیر

ص: 157

لیک چون وی ندید چشم گردون پیر\*\*\*دختری با کمال اختری بی نظیر

از تخوم زمین تا نجوم سماء\*\*\*دیده در حجر او تربیت ماسوا

قرۃ العین شاه نور چشم هدا\*\*\*هم زامرش روان هم به حکمش به پا

بس که نشو و نما با پدر کرده بود\*\*\*روی دامان او ناز پرورده بود

بابش اندر سفر همراه آورده بود\*\*\*پیش گفتار وی بنده پرورده بود

دیده در کودکی گرم و سرد جهان\*\*\*خورده بر ماه رخ سیلی ناکسان

کشف کرده سنان بر سنان آن سنان\*\*\*رنگ رخسار را از عطش ب\_اختان

از ی\_تیمی فلک کار او ساخته\*\*\*رنگ رخسار را از عطش باخته

از فراق پدر گشته چون فاخته\*\*\*بانگ کوکوی او شورش انداخته

داغ تب خال را پای وی پایدار\*\*\* طوق در گردش از رسن استوار  
وز طپانچه بدش ارغوانی عذار\*\*\* گریه طوفان نوح ناله صورت هزار  
در صغیری اسیر شد چه بعد از پدر\*\*\* برد با درد و داغ روز و شب را به سر  
گاه بودی خموش که شدی نوحه گر\*\*\* می شدی که به پا میزدی که به سر  
در خرابه شبی خفته و خواب دید\*\*\* آفتابی به خواب رفت و مهتاب دی\_د  
آن چه از بهر وی ب\_ود نایاب دی\_د\*\*\* یعنی اندر به خواب طلعات باب دی\_د  
در سراغ پدر کرد آن مستمند\*\*\* باز چون عنده لب آه و افغان بدید  
عرش را هم چو فرش در تزلزل فکند\*\*\* ساخت چون نی بلند ناله از بند بند  
زد در آن شب به شام برق آهش علم\*\*\* سوخت بر حال خویش جان اهل حرم

باز اهل حرم ریخت از غم به هم\*\*\*گشته هر یک زهم چاره چو بهر غم

نالهِ وی رسید چون به گوش یزید\*\*\*کرد بهرش روان رأس شاه شهید

آن یتیم غریب چو ن سر ب\_اب دی\_د\*\*\*زد به سر دست غم و از دل آهی کشید

گفت پدر شد خموش جمله اهل حرم\*\*\*ماتم و آوایشان باز ز نو بر رس\_ید

ص: 160



لیست کتابهای منتشر شده

# خوشیهای آیدین

نشر تخصصی کتب امام عصر ارواحنا فراه

فروش تلفنی: ۰۹۱۲۱۵۳۵۰۹۹

هزینه ارسال پستی به تمام نقاط کشور رایگان می باشد.

شما پس از انتخاب کتابهای مورد نظر، کد کتابها را به شماره بالا پیامک کرده تا مبلغ و شماره حساب را دریافت نمایید. بعد از واریز وجه، موارد زیر را به شماره فوق پیامک کرده یا تلفنی اعلام فرمایید تا کتابهای شما در اسرع وقت ارسال گردد.

(۱) شماره فیش و مبلغ واریزی

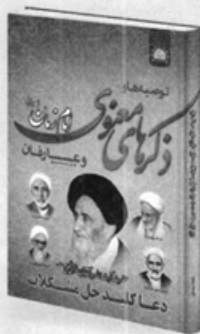
(۲) فقط کد کتابهای درخواستی

(۳) آدرس دقیق با ذکر نام استان، شهر، کدپستی و نام گیرنده

آدرس: جمکران مقدس، مقابل درب ۶، مجتمع ۱۵ شعبان، طبقه همکف، پلاک ۲۳

## خوشیهای آیین

### کتاب ذکرهای معنوی



اگر خواهان رفع گرفتاری، گامیابی، پیروزی در زندگی و باز شدن قفل های بسته زندگی خود هستند:  
بیش از ۲۵۰ ذکر، دعا و توصیه که از ناحیه مقدس امام زمان (عج) و عارفان صادر شده است که برای برطرف شدن مشکلات و بلاها و وسعت رزق و روزی و تنگدستی و خواص و آثار برکات دعا و طریقه ختم ۱۲ امام خواجه نصیر

کد: ۰۰۱

### کتاب عطش انتظار



انتظارات امام عصر از شیعیان و وظایف شیعیان در زمان غیبت ۵۴ آثار و برکات دعای فرج زمان و لحظه دعا کردن مکانهای سفارش شده برای دعا لزوم دعای فرج، کیفیت دعای فرج، ادعیه فرج امر ظهور به طور ناگهانی مگر امام زمان (عج) در زمان غیبت یسار نمی خواهد؟ ۳۱۳ بار حضرت آماده باشند

کد: ۰۰۴

### ۳۱۳ پیامک



۳۱۳ پیامک در موضوعات: آثار و برکات دعای فرج احادیث انتظار انتظارات امام زمان علیه السلام وظایف منتظران بحث انتظار و دیدگاه عارفان

کد: ۰۰۲

### کتاب انتظارات امام زمان

از جوانان



شباهت غیبت حضرت موسی، حضرت یوسف و ۷ تن از انبیاء با امام زمان (عج) و بررسی آن آیا در زمان غیبت می شود خدمت امام رسید یا خیر؟ انتظارات امام زمان (عج) از شیعیان در زمان غیبت وظایف شیعیان در آخرالزمان اوقات دعا برای فرج فوائد دعا و آثار شگفت دعا برای ظهور امام زمان (عج)

کد: ۰۰۵

### کتاب شبهای تنهایی

رمان مذهبی



در این کتاب داستانهایی درباره روح و ارواح خلقت روح انسان قبل از تولد تا دوران پیری و عالم برزخ و عالم قبر و بهشت

کد: ۰۰۳

### کتاب عبادات آسان



منتخب سوره ها، زیارت عاشورای آسان، نمازهای آسان و طریقه خواندن آن، خواص تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام، خواص آیه الکرسی، صلواتی برابر با ده هزار صلوات، ختم حضرت عباس علیه السلام، دعای عذاب نشدن در قبر، اعمال شب نیمه شعبان و ۱۹ و ۲۳ ماه مبارک رمضان و دستورالعمل اول هر ماه و عبادات موقع خواب و ...

کد: ۰۰۶

## خوشی‌آیین

### کتاب ملاقات عارفان

با امام زمان علیه السلام



نقل داستان هایی از ملاقات ها و تشرفات برخی از عارفان با حضرت ولیعصر ارواحنا فداه و عنایات حضرت به ایشان

کد: ۰۰۷

### کتاب ملاقات با امام زمان

در مکه و مدینه



نقل داستان هایی از ملاقات ها و تشرفات برخی از دلدادگان با حضرت ولیعصر ارواحنا فداه در مکه و مدینه و عنایات حضرت به ایشان

کد: ۰۱۰

### کتاب ملاقات جوانان

با امام زمان علیه السلام



نقل داستان هایی جذاب، شیرین و شنیدنی از لحظات پر خاطره ملاقات جوانان عاشق به خدمت امام عصر ارواحنا فداه

کد: ۰۰۸

### کتاب ملاقات با امام زمان

در مسجد مقدس جمکران



تاریخچه مسجد مقدس جمکران (که به دستور امام زمان « بنا شده است) پیشگوییهای حضرت علی « در مورد مسجد مقدس جمکران نقل بیش از ۳۰۰ تشریف، کرامات و معجزاتی که در مسجد مقدس جمکران اتفاق افتاده است تجدید بنای جدید مسجد مقدس جمکران به امر مبارک امام زمان (بوسیله حسن مثله دیگر) سندیت و اهمیت مسجد مقدس جمکران از دیدگاه علما و مراجع تقلید همراه با آلبوم عکسهای بنای قدیم و جدید مسجد مقدس جمکران

کد: ۰۱۱

برگرفته از دفتر تبیین کرامات مسجد مقدس جمکران -

### کتاب کیست مرا یاری کند؟



ای شیعیان! آیا زمان آن نرسیده که به نوای مظلومیت من « مهدی صاحب الزمان « لبیک بگویید. پیامهای امام زمان « به شیعیان، انتظارات حضرت از مادر این زمان، چرا امام زمان را فراموش کرده ایم؟ چرا از ایشان غافلیم؟ به راستی چند نفر به فکر ایشان هستند؟ گریه فریاد و چله نشینی لازم است یا خیر؟ فرقی خواب و بیدار، معصیت امروز، دلم خون است، نوصیه حضرت، اعمال بد و گناهان شما مانع ظهور من است، جشنهای گریان حضرت زهرا « و امام زمان « با ارزشترین اعمال در آخر الزمان، چرا آورده بیاهنوا! در اوج مظلومیت، چرا دعا را دست کم گرفته ایم!

کد: ۰۰۹

### کتاب ملاقات با امام زمان

در کربلا



نقل تشریفاتی جذاب و خواندنی از کسانی که در سوزمین کربلا، حرم امام حسین «، حرم حضرت ابابالفضل العباس «، مسجد کوفه، مسجد سهله، سامرا، سرداب مقدس، نجف اشرف و وادی السلام به خدمت امام زمان « رسیده اند. برگرفته از کتاب عبیری الحسان (آیت الله نهایندی) و ... همراه با آلبوم تصاویر رنگی عنایات عالیات

کد: ۰۱۲

## خوشی‌های آیین

### کتاب آخرالزمان

به روایت معصومین علیهم السلام



نقل داستانهایی شیرین و جذاب از مرحوم کافی درباره رفتار مردم در آخرالزمان، مردان و زنان آخرالزمان، اوضاع آخرالزمان، دنیا پرستی، صفات مردم، نامهربانی مردم، بی‌حجابی زنان و راههای خروج از دوران غیبت



کد: ۱۳۰

### کتاب شیطان در آخرالزمان

جاسوسی و نقش او در تأخیر ظهور



مصاحبه‌ای با شیطان که چگونه راه و روش خود را به کار می‌بندد تا ظهور با تأخیر انجام گیرد زنجی و وحشت شیطان از ظهور نگرانیهای شیطان راه و روش شیطان که چگونه جوانان را از امام زمان دور می‌کند. سربازان خودسر اسیر شیطان شیطان از چه طریق می‌تواند ما را از امام زمان دور کند. محور اصلی شیطان چیست؟ آخرین حرفهای شیطان مهلت و فعالیت شیطان تا چه وقت هست؟

کد: ۱۶۰

### کتاب نجات یافتگان

امام زمان علیه السلام از زبان مرحوم کافی



نقل داستانهایی شیرین و جذاب از مرحوم کافی درباره کسانی که به محضر امام زمان (ارواح‌نفاذ) رسیده‌اند.



کد: ۱۴۰

### کتاب فتنه‌های آخرالزمان



خلاصه خطبه البیان (منتسب به امیرالمؤمنین در باره آخرالزمان) چهل حدیث از آخرالزمان خرافات موجود در آخرالزمان چرا ظهور به تأخیر می‌افتد؟ و عناوینی همچون: چه وقت قائم پیام می‌کند؟ ای بر اهل دنیا از فتنه هلاکتی و سرنوشتی، شراب خواری، رواج موسیقی و شاد فتنه دجال، مدگرایی، مبارزه با بدعت‌ها، زلزله‌های روحی، آخرالزمان رسیده، بیدار باشید برای ظهور، خرابکاری‌های شیطان برای جلوگیری از ظهور، شیطان ظهور را جلو می‌اندازد، زبان حال امام زمان، دین تریه می‌کند، زمان غیبت یعنی زمان تریه، آیا ما مثل قوم بنی اسرائیل هستیم؟ کلید سعادت و ...

کد: ۱۷۰

### کتاب لطیفه‌های ۱۴ معصوم

و مرحوم کافی (ره)



حدوداً ۴۰ لطیفه در این کتاب آمده است و درباره مزاح فطرت مومنانه، حد و مرز شوخی، شوخیهای بدفرجام، فایده خنده، اندازه شوخی و خنده ملانکه نیز مطالبی مطرح گردیده است.



کد: ۱۵۰

### کتاب سیمای زن

در آخرالزمان



حکایاتی از بانوان زنان یاوران امام زمان و وظایف آنان در زمان غیبت زنان در آخرالزمان سیمای زن، حجاب پرچم اسلام بانوانی که خدمت امام زمان رسیده‌اند و عناوینی همچون: - پاداش اطاعت از شوهر - عشق مجازی - برخی از امتیازات زنان - لباس شهرت - آرایش زنان - وارونه‌های ازدواج

کد: ۱۸۰



## خوشی‌های آیین

### کتاب ارواح مهربان

تشرفات عرفانی بزرگان با امام زمان



مختصری از شرح و حال زندگی بزرگان حضرات آیات علامه مجلسی، بحر العلوم، شیخ عبید، سیدین طلووس، بروجردی، گلپایگانی، مرعشی نجفی، کوهستانی، حاج ملا آقاخان زنجانی، بافقی، بهجت، نفوذکی، رجعی، خیاط رضایت و توجهات امام زمان به آنها نگاهی به شرح حال آنها که چگونه خود را به این مقام رسانده اند که توانسته اند به محضر امام زمان برسند و چگونه در لحظه دیدار ادب را در حضور امام زمان خود حفظ کرده اند و امام زمان به آنها عنایت نموده و پندهای حکیمانه و ذکرها و نکات اخلاقی را به آنها آموخته اند و ...

کد: ۰۱۹

### کتاب حیات روح

عاشق دل‌باخته امام زمان علیه السلام



شرح حال زندگی حاج ملا آقاخان زنجانی از ولادت تا وفات، کرامات معنوی، نکات اخلاقی، سیر و سلوک، مقامات علمی، صبر و بردباری، معرفت نسبت به امام زمان و تشرفات ایشان به محضر امام زمان به همراه ناگفتنی‌ها و خاطرات از زبان علما و مراجع دربارۀ ایشان

کد: ۰۲۲

### کتاب پرواز در ملکوت



آیا تاکنون، حالات منتظران را خوانده‌اید؟ اولیه خدا چگونه عشق و محبت امام زمان و روحه انتظار را در خود بوجود آورده‌اند؟ شرح حال حضرات آیات شیخ کلینی، حائری، کوه کمری، انصاری، ملا آقاخان، رازی، زاهد، یزدی، زرگری، میرجهانی، اصفهانی، فشنده، پینه‌دوز و ... بخشی از فهرست کتاب: خاطرات کرامات، سرگذشته پندۀ ملام‌های علمی و معنوی، نوسانه عزاداری، فرمایشات اهمیت علم و اخلاق و تزکیه نفس، آثار علمی، اس باخدا، پرشو از غرور، شرف‌نامه توجه به فقرت خدا، اندک‌های عیبی، آراش روح، خاطرات نورانی، ریش حکمت، کنج‌های بی‌پایان، آشنایی با معارف حقه عاشق و شیشه بیداری، نهجده خصوصیات اخلاقی، اخلاقی در عمل، نفس مطمئنه، خلیفه‌های خدا، بهشت مخصوص، معاشرت، مکارم اخلاقی، کوه صبر و استقامت و این بخشی از فهرست کتاب است.

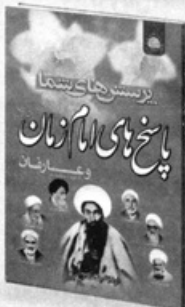
کد: ۰۲۰

### کتاب سیر روح



کد: ۰۲۳

### کتاب پرسشها و پاسخها



پاسخ به ۲۵۰ پرسش شما در موضوعات: انتظار، دعا، ظهور، عصر غیبت، آخرالزمان، حجاب دیدار، ذکر صلوات، اماکن مقدس، عریضه، راز طول عمر امام زمان، آداب حضور، یاران حضرت، آثار زیارت ائمه، غفلت، ضرورت اطاعت از امام، برتری امیرالمؤمنین، ثواب نمازها، استغاره، از دواج و ...

کد: ۰۲۱

### کتاب تزکیه نفس

رزم ظهور



اهمیت تزکیه نفس در قرآن و روایات شناخت صفات رذیله و حمیده تزکیه نفس و حکایات قبل از ظهور تزکیه نفس کنیم اهمیت محاسبه و مراقبه پرسش و پاسخ پیرامون تزکیه

کد: ۰۲۴

## خوشی‌آیین

### کتاب صحیفه فاطمیه



مجموعه ای از دعاها و نمازها و زیارتها و توسلات که از ناحیه مقدسه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها صادر شده یا از دیگر معصومین صادر راجع به آن حضرت نقل شده است. زندگی و خطبه ایشان دعاها و توسلات برای فناء، حوائج آثار و برکات تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها حرزهای فاطمه زهرا سلام الله علیها نمازهای حضرت فاطمه سلام الله علیها تعظیبات نمازهای واجب از حضرت فاطمه سلام الله علیها دعاها و شکوه های فاطمه سلام الله علیها توسلات به فاطمه زهرا سلام الله علیها شفاعت فاطمه زهرا سلام الله علیها زیارت های فاطمه سلام الله علیها صلوات های فاطمه سلام الله علیها نوادری که از فاطمه زهرا سلام الله علیها نقل شده است.

کد: ۰۲۵

### کتاب اسرار آل محمد



القیاب شیعیان امام صادق: «هر کدام از شیعیان و مجبین ما که کتاب سلیم بن قیس هلالی (اسرار آل محمد) را نداشته باشد، چیزی از امر ولایت ما در نزد او نیست و اطلاعی از اسباب و علوم ما اهل بیت ندارد. زیرا این کتاب القیاب شیعه و سری از اسرار آل محمد است.»

کد: ۰۲۸

### کتاب صحیفه سجادیه



شامل پنجاه و چهار دعای ناب از امام زین العابدین: «بمراه رساله حقوق امام سجاد و مناجات خمس عشر یا ترجمه تحت الفظی بصورت ترجمه مقابل»

کد: ۰۲۶

### کتاب شبهای پیشاور



مجموعه مناظرات عالم برجسته جهان تشیع جناب سلطان الواعظین شیرازی با علمای اهل سنت در دفاع از حریم تشیع که در شهر پیشاور پاکستان انجام شده را در این کتاب می‌توانید بخوانید.

کد: ۰۲۹

### کتاب وقایع الشیعه



در این کتاب وقایع مهم تاریخی جهان اسلام را می‌خوانید:  
- آیا می‌دانید ابتدای سال فمری ربیع الاول است؟  
- آیا می‌دانید در روزها و شب های سال فمری چه اتفاقاتی افتاده است؟  
- آیا می‌دانید «عید غدیر شمس» بهر امری سریده شده است؟  
- آیا می‌دانید ولادت امام کاظم پنجم رجب است؟  
- آیا می‌دانید نوروز را به جهت ولایت ائمه دوازده گانه باید جشن گرفت نه به تقلید از آیین جاهلی قبل از اسلام؟  
- آیا ایام شهادت امامزادگان مشهور را می‌دانید؟  
- آیا می‌دانید قاتلان امامان معصوم چه کسانی بوده اند و در چه روزی و چگونه به هلاکت رسیده اند؟

کد: ۰۲۷

### کتاب دعا کلید مشکلات



دعای برطرف شدن مشکلات، نجات از بلاها، نجات از کشته شدن، گشایش کار و تنگدستی، وسعت رزق و روزی، غم و غصه و ناراحتی، شفا از مرض و درمان آن، نجات و حفظ از شر دزد، عداوای سر درد، بغضیده شدن از گناهان، برآورده شدن حاجات، دوری از شیطان، راه و روش استخاره از زبان امام زمان: «داستانهایی جذاب از کسانی که این دعاها را خوانده اند»

کد: ۰۳۰



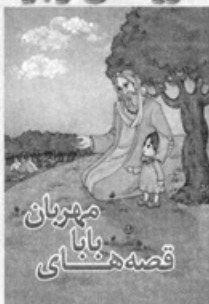
# خورشید آلاین

قصه های دوست داشتنی    قصه های امام زمان    قصه های بابا مهربان    قصه های عم و حکمت

## مجموعه کتاب های قصه ها گروه سنی نوجوانان ج



کد: ۴۵



کد: ۴۶



کد: ۴۷



کد: ۴۸

## مجموعه کتاب های رنگ آمیزی کودک گروه سنی خردسالان الف و ب



کد: ۴۹



کد: ۵۰



کد: ۵۱



کد: ۵۲



کد: ۵۳



کد: ۵۴

## مجموعه سی دی های بچه های خورشید آل یاسین



کد: ۵۵



کد: ۵۶



کد: ۵۷



کد: ۵۸



کد: ۵۹



کد: ۶۰

# کارت طلایی ۳۳٪ تخفیف خرید کتاب (کلبه کتابها)

هر تعداد کتاب با ارائه این بن از هر ۱۵۰۰ تومان خرید، ۵۰۰ تومان کسر می شود معادل ۳۳٪ تخفیف

از کتابفروشی خورشید آل یاسین

50

ویژه زائرین مسجد مقدس جمکران

جمکران مقدس، مقابل درب ۶، بازار بزرگ ۱۵ شعبان  
توجه: نمایشگاه، طبقه همکف، سمت چپ، بیرون از پاساژ قرار دارد.

مرکز نشر آل یاسین در تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰

توجه: موبایل خریداری شده توسط خورشید آل یاسین فقط تسویه و مطالب اوراقهای سودجو نباشد!



بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

